

توفان الکترونیکی

نشریه الکترونیکی حزب کارایران

اسفند ماه ۱۳۸۷ مارس ۲۰۰۹

شماره ۳۱

toufan@toufan.org www.toufan.org



هشتم مارس روز جهانی زن گرامی باد!
میزان آزادی زن در جامعه معیار آزادی جامعه است
در ص. ۲



پذیراندن اجرای قانون خدمات کشوری به دولت
گامی به جلو در مبارزات صنفی معلمان در ص. ۶



بمناسبت سی سالگی انقلاب شکوهمند بهمن ۵۷
یادی از رفقا مهدی اقتدارمنش و محمد جواد عرفانیان
در ص. ۸



به بهانه سی سالگی انقلاب بهمن
و بیست و چهارمین سالگرد اعدام جنایتکارانه
رفیق بابا پور سعادت (گوشه‌هایی از زندگی مبارزاتی و
پرفراز و نشیب رفیق بابا) در ص. ۱۰

قاطعیت کمونیستها در مواضعشان برای جدائی دین از دولت و آموزش در ص. ۱۴

می پرسیم، چرا آنها این قدر از غرب متنفرند

گزارش در مورد کشتار اخیر مردم در نوار در ص. ۱۷

آغاز فروپاشی سوسیالیسم در شوروی یک بازنگری مجدد (۱۲) در ص. ۱۹

بر آمد مبارزه طبقاتی در فرانسه..... در ص ۲۲

هشتم مارس روز جهانی زن گرامی باد!

میزان آزادی زن در جامعه معیار آزادی جامعه است



تظاهرات شکوهمند ۸ مارس روز جهانی زن در تهران سال ۱۳۵۷

بار دیگر هشتم مارس فرا میرسد. این روز تاریخی روز همبستگی زنان سراسر جهان در پیکار به خاطر رهائی از قیود ارتجاعی و قرون وسطائی و نیل به تساوی حقوق با مردان است. از زمانی که زنان روز همبستگی خود را بنیان نهادند بیش از یک قرن سال میگذرد. در طول این مدت زنان با مبارزات خویش توانسته‌اند در وضع اجتماعی خویش تغییرات بسیاری به وجود آورند. در جهان سرمایه‌داری و امپریالیستی علیرغم تبلیغات فراوان، اما از برابری زنان و مردان خبری نیست و زنان اولین قربانیان بحران و رکود اقتصادی هستند. بحران مالی اخیر که تمام جهان سرمایه‌داری را در هم پیچیده و پوسیدگی و گندیدگی درونی این نظام را بار دیگر برملا کرده است، موقعیت زنان در این جوامع را در زمینه‌هایی چون بهداشت و خدمات پزشکی، آموزش و پرورش، کار و حرفه، حقوق مدنی و جایگاه اجتماعی و سیاسی مورد تعرض قرار خواهد داد و شکاف نابرابری‌ها را ژرف تر خواهد نمود. تعرض به حقوق زنان در جوامع پیشرفته صنعتی از ماهیت نظام سرمایه‌داری برمی خیزد و تنها با بر انداختن جامعه طبقاتی میتوان به این وضع پایان بخشید. آزادی زنان و تساوی کامل آنان با مردان جز با دست طبقه کارگر، جز در جامعه سوسیالیستی و در جریان ساختمان سوسیالیسم امکان پذیر نخواهد بود. فقط در جامعه سوسیالیستی است که زنان امکان می یابند کلیه استعدادهای جسمی و روحی خود را به کار اندازند و در پروسه تولید اجتماعی فعالانه شرکت جویند. بیهوده نیست که رهائی زنان از هرگونه قید اجتماعی و تساوی حقوق آنان در تمام شئون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یکی از اصول مرامی احزاب مارکسیستی لنینیستی جهان و جزو لاینفک مبارزه این احزاب است.

امروز در شرایطی به استقبال روز جهانی زن می‌رویم که موقعیت زنان در برخی کشورها به خاطر جنگ و تجاوز امپریالیستی بسیار اسفناک بوده و نه تنها پیشرفتی نداشته بلکه سرنوشت زنان را به وخامت کشانیده است. بمباران وحشیانه فلسطین در نوار غزه که نیمی از قربانیان زن و کودک بوده، ادامه اشغال عراق، افغانستان... وضعیت زنان را وخیم تر کرده و بزرگ ترین قربانیان این تجاوزگری زنان و کودکان می باشند.

زنان ایران نیمی از سکنه کشورند اما نیمی محروم تر و رنجکش تر. زنان مانند مردان از کلیه بلاهای اجتماعی و اقتصادی ناشی از سلطه ارتجاعی رژیم اسلامی در رنج‌اند. اما میان زنان و مردان عدم تساوی شدیدی به چشم میخورد. زنان در یک رشته از حقوق سیاسی و اجتماعی و حقوقی که مردان از آن برخوردارند، محرومند. زنان ایران نه تنها در معرض نابرابری و تبعیض طبقاتی و پی آمدهای اجتماعی مترتب از آن قرار دارند، بلکه از آن نظر شایان توجه خاصی هستند که در سیستم و نظامی زندگی می کنند که بر تفکیک جنسیتی و یا آپارتاید جنسی استوار است. ستون ها و ارکان این آپارتاید جنسی بر قانون گذاری کشور، بر شرع اسلامی، بر نظام ولایت فقیه و بر فرهنگ و سنت‌های به شدت واپس‌گرای فئودالی و مرد سالاری بنا گردیده است.

هنوز از طلیعه بهار آزادی بهاری که نشکفته به خزان گرانید چند صباحی نگذشته بود که زنان ما، مورد اولین حملات فاشیستی خودکامگان قرار گرفتند. طرح اجباری کردن حجاب و روسری و شعار "روسری یا توسری" به خوبی پرده در واقعیت ننگین عقب مانده و قرون وسطائی جمهوری اسلامی درباره زن بود. اعلامیه‌های دیواری و برنامه‌های مستهجن رادیو و تلویزیون که مذبحخانه برای در هم کوبیدن موج بر حق تظاهرات زنان ترتیب داده بودند بیش از پیش دروغ بزرگ برابری زن و مرد در جامعه اسلامی پس از انقلاب را افشا کرد. این دید که زن "بالقوه" سرچشمه گناه و فساد در جامعه و در نهایت به باد رفته ارزش‌های دینی و اخلاقی آن می تواند باشد و در نتیجه باید هویت و حقوق انسانی زن را صریحاً انکار کرد و در کفن سیاهش پیچید را، اسلام از یهودیان و مسیحیان به

عاریه گرفته است. دشمنی ادیان چه یهودی و چه مسیحی و چه اسلام با زن تاریخ طولانی دارد. در دعای صبحگاهی مردان یهود ادا می شود: "شکرخدا را، پروردگار ما و پروردگار عالم را که مرا هم چون زن نیافرید." اما شرکت میلیون ها زن در انقلاب بهمن ۵۷ که با هدف استقرار حکومتی ملی، آزاد و دموکراتیک و تساوی حقوق زن با مردان بود اگر چه به اهدافش نرسید لیکن به چنان تغییراتی در واحد خانواده های سنتی منجر شد که دیگر امکان ندارد جامعه ایران را بدون فعالیت زنان و شرکت وسیعشان در تمام عرصه های فعالیت اجتماعی تصور کرد. زن ایرانی را دیگر نمی شود به پستوی خانه ها منتقل کرد. همین تأثیر عظیم انقلاب بود که امروز اکثر دانشجویان ایرانی را زنان تشکیل می دهند و این در جهان بی همتاست. همین شرکت عظیم زنان در انقلاب است که آنها را امروز در صف اول در مقابل اقدامات ضد دموکراتیک و سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی قرار می دهد. نیروی عظیم انباشته انقلابی زنان با دیو ارتجاع زن ستیز سر آشتی ندارند.

حزب ما قاطعانه از تساوی حقوق زنان و مردان دفاع میکند و برای لغو کلیه قوانین ارتجاعی مذهبی و غیر مذهبی، لغو هرگونه تبعیض و محدودیت برحسب جنسیت، آزادی پوشش، آزادی ازدواج و انتخاب همسر و ازدواج غیر مذهبی، لغو کلیه قوانینی که به بهانه ناموس، ارتکاب جنایت علیه زنان را توجیه می کنند، ممنوعیت فحشاء به طور کلی و فحشاء مذهبی به نام صیغه گری، آزادی سقط جنین و به رسمیت شناختن این حق برای زنان از هیچ گونه تلاشی دریغ نمی ورزد و پیگیرانه در جهت تحقق آن، که با برافکندن رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی میسر است، گام برمی دارد.

حزب کار ایران (توفان) به زنان دلیر و مبارز ایران درود می فرستد و یقین دارد که زنان تحت ستم ایران نقش شایسته خود را در برانداختن رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی و زدودن تمامی قید و بندهای سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری با سربلندی ایفا خواهند کرد و جز این نخواهد بود.

زنده باد پیکار متحد زنان سراسر جهان علیه سرمایه داری و امپریالیسم!
سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!
زنده باد سوسیالیسم این پرچم نجات بشریت!
فرخنده باد ۸ مارس روز جهانی زن!

حزب کار ایران (توفان)

اسفند ماه ۱۳۸۷

چگونه در اوایل انقلاب حجاب اجباری شد

مجلس شورای اسلامی ایران در سال ۱۳۶۳ قانون مجازات اسلامی را به تصویب رساند. به موجب این قانون هرکس در معابر عمومی حجاب را رعایت نکند، به ۷۲ ضربه شلاق محکوم خواهد شد. در حالی که قانون مجازات اسلامی به تصویب رسید که از سال ۱۳۵۹، یعنی چهار سال پیش از تصویب قانون حجاب اجباری در مجلس، به دستور آیت الله خمینی از ورود زنان بدون حجاب به ادارات دولتی جلوگیری می شد.

آزادی واقعی زن درگرو پیروزی سوسیالیسم است

نخستین تظاهرات علیه حجاب در روزهای انقلاب



به گواه اسناد و مدارک و مقالات منتشر شده در روزنامه‌های سال ۱۳۵۷ اولین جرقه‌های حجاب اجباری در اسفند سال ۱۳۵۷ یعنی کمتر از یک ماه پس از پیروزی انقلاب زده شد. یک روز پیش از هشتم مارس، روز جهانی زن، در حالی که گروه‌های مختلف سیاسی در تدارک برگزاری اولین مراسم روز جهانی زن در ایران بودند، روزنامه کیهان با این تیتر منتشر شد: «زنان باید با حجاب به ادارات بروند».

در صفحه اول این روزنامه به نقل از آیت‌الله خمینی نوشته شده بود: «در وزارتخانه اسلامی نباید معصیت بشود. در وزارتخانه‌های اسلامی نباید زن‌های لخت بیایند. زن‌ها بروند اما با حجاب باشند. مانعی ندارد بروند کار کنند لیکن با حجاب شرعی باشند.» (کیهان ۱۶ اسفند ۵۷ شماره ۱۰۶۵۵ صفحه ۱)

البته شب پیش از آن نیز شبکه‌ی تلویزیون که ریاست آن را صادق قطب‌زاده بر عهده داشت اعلام کرده بود که روز هشت مارس یک سنت غربی است و به زودی روز زن اسلامی اعلام می‌شود. روزنامه کیهان در بخشی از گزارش مفصل خود درباره تظاهرات زنان می‌نویسد: «۱۵ هزار زن که در دانشکده فنی دانشگاه تهران جلسه سخنرانی داشتند به دنبال یک رأی‌گیری تصمیم گرفتند دست به راهپیمایی بزنند. این گونه بود که تظاهرات روز جهانی زن به یک تظاهرات ضدحجاب اجباری بدل شد. گروه‌های مختلف زنان از دانش‌آموز و دانشجو گرفته تا کارمند و فعال سیاسی و اجتماعی در این تظاهرات شرکت کردند. آنها در حالی که گروهی از مردان همراهشان بودند به طرف نخست وزیری حرکت کردند. زن‌ها شعار می‌دادند: "ما با استبداد مخالفیم"، "چادر اجباری نمی‌خواهیم". پیش از ظهر امروز خبرنگار کیهان از دانشگاه تهران گزارش داد که یک گروه از مردان تندرو با شعار "مرگ بر ارنیة رضا کچل" وارد دانشگاه تهران شدند و به نفع چادر و حجاب دست به تظاهرات زدند.» (کیهان ۱۷ اسفند ۵۷ شماره ۱۰۶۵۶، صفحه‌ی دوم)



یکی از زنان شرکت‌کننده در تظاهرات تهران، خاطره آن روز را این گونه بیان می‌کند: «همان اوایل تظاهراتی بر ضد حجاب در دانشگاه تهران شد که راه افتادیم توی خیابان انقلاب، آن وقت‌ها اسمش هنوز خیابان شاه‌رضا بود. قرار شد از آنجا یک راهپیمایی بشود به طرف ساختمان نخست وزیری در خیابان کاخ که حالا شده فلسطین. جلو نخست‌وزیری به ما از یک جاهایی، از ساختمان‌هایی که من نمی‌دانم کجا بود، سنگ پرتاب کردند که این سنگ‌پرانی باعث شد ما مسیرمان را به طرف دادگستری تغییر بدیم. آنجا با یکی دو نفر از خانم‌ها مصاحبه‌هایی به عمل آمد که آنها گفتند ما حجاب را قبول نداریم و یکی از آن خانم‌ها را، که کارمند تلویزیون بود، از کار بیکار کردند».

تجمع در برابر کاخ دادگستری

در تجمع زنان مقابل کاخ دادگستری، هما ناطق تاریخ شناس معاصر به سخنرانی پرداخت و گفت ما مخالف حجاب نیستیم بلکه مخالف تحمیل آن هستیم.

در همین روز کیهان با حجت‌الاسلام اشراقی، داماد آیت‌الله خمینی مصاحبه‌ای انجام داده بود. وی در این مصاحبه گفته بود: «باید حجاب رعایت شود و قوانین اسلامی مو به مو اجرا گردد و در همه مؤسسات و دانشگاه‌ها به این موضوع توجه شود. اما باید در نظر داشت که حجاب به معنای چادر نیست. همین قدر که موها و اندام خانم‌ها پوشانده شود و لباس آبرومند

باشد، حالا به هر شکلی مهم نیست. چادر چیز متعارفی است و بسیار خوب است. اما به خاطر طرز کار و نوع کار خانم‌ها شاید گاهی پوشاندن بدن و مو به طریق دیگر هم حجاب باشد، حرفی نیست. باید طبق نظر مبارک امام حجاب اسلامی در سطح کشور توسط خانم‌ها با اشتیاق اجرا شود... در مورد اقلیت‌های مذهبی همیشه نظر مبارک امام این بوده که آنها از هر حیث مورد احترام و حمایت باشند. اما اگر خانم‌های اقلیت‌های مذهبی هم رعایت حجاب اسلامی را بکنند چه بهتر». (کیهان ۱۷ اسفند ۵۷ شماره ۱۰۶۵۶ صفحه ۲)

گروه‌های مختلف زنان در روزهای بعد در مناطق مختلف تهران به صورت خود جوش دست به تظاهرات زدند. حدود ۱۵ هزار زن نیز به گزارش روزنامه کیهان، مقابل دفتر مهدی بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت دست به اجتماع زدند.

اعتراض‌ها در دیگر شهرهای کشور

غیر از تهران در چندین شهر دیگر از جمله سنندج، اصفهان، ارومیه، کرمانشاه و بندرعباس نیز گزارشاتی از تظاهرات زنان در اعتراض به حجاب اجباری منتشر می‌شد.

در مقابل زنان معترض عده‌ای نیز بودند که به مخالفت با زنان و حمایت از حجاب اجباری به زنان حمله کردند. به گزارش روزنامه کیهان برخی از این افراد گلوله‌های برفی را که داخل آن سنگ گذاشته بودند به طرف زنان تظاهرکننده پرتاب می‌کردند. در برخی از ادارات و شرکت‌ها نیز زنان در اعتراض به اجباری شدن حجاب دست از کار کشیدند. زنان کارمند بیمارستان‌های به‌آورد و وزارتتختوابی، مخابرات ۱۱۸ و ۱۲۴ و نیز کارکنان زن قسمت فروش هواپیمایی ملی ایران از جمله این زنان بودند. در روز بیستم اسفندماه روزنامه کیهان گزارش مفصلی از راهپیمایی پنج هزار نفر از معلمان، دانش‌آموزان دختر، کارمندان وزارت خارجه و برخی هنرپیشگان تئاتر در مخالفت با حجاب اجباری منتشر کرد.

ممنوعیت ورود زنان بی‌حجاب به اماکن عمومی

روند اجباری شدن حجاب تا سال ۱۳۶۰ ادامه داشت. در ماه رمضان آن سال محمد تقی سجادی نماینده دادستان انقلاب در دادگاه مبارزه با منکرات، مقررات مربوط به ماه رمضان را اعلام کرد.

طبق این قانون، اماکن عمومی موظف شدند تابلویی در معرض دید مشتریان خود قرار دهند با این جمله: «به دستور دادگاه مبارزه با منکرات از پذیرفتن میهمانان و مشتریانی که رعایت ظواهر اسلامی را نمی‌کنند معذوریم». این اطلاعیه در حالی صادر شد که اعظم طالقانی نماینده مجلس شورای اسلامی دوماه پیش از این تاریخ، تصویب هرگونه لایحه‌ای مربوط به اجباری شدن حجاب در مجلس را تکذیب کرده بود.

به واقع نیز هیچ قانونی در این زمینه تا سال ۱۳۶۳ در مجلس به تصویب نرسید. در آن سال با تصویب قانون مجازات اسلامی در مجلس، حکم ۷۴ ضربه شلاق برای عدم رعایت حجاب تعیین شد. این حکم ۱۴ سال است که پا برجاست. (میترا شجاعی رادیو دویچه وله آلمان فوریه ۲۰۰۹)



زنده باد مبارزه متحد زنان

علیه رژیم زن ستیز و سرمایه داری جمهوری اسلامی!

پذیراندن اجرای قانون خدمات کشوری به دولت گامی به جلو در مبارزات صنفی معلمان



کانون صنفی معلمان طی بیانیه‌ای اعلام کرد: "در صورت عدم تحقق خواست‌های معلمان و اعلام رسمی و شفاف آن توسط رئیس جمهور یا معاون وی مبنی بر اجرای بی کم و کاست و به موقع این قانون در رسانه‌های جمعی خصوصاً صدا و سیما، تا تاریخ ۳۰/۱۱/۸۷، فرهنگیان دست به اعتصاب عمومی خواهند زد." در آخرین مهلت تعیین شده احمدی نژاد از طریق صدا و سیما پذیرفت که این قانون را از اول فروردین ماه سال ۸۸ به مورد اجرا در آورند. پذیراندن اجرای این قانون بعد از تأخیری تقریباً ۸۰ روزه به دولت را می توان پیروزی نسبی و گامی به جلو در مبارزات صنفی معلمان کشورمان ارزیابی کرد.

محور اصلی خواست‌های فرهنگیان اجرای قانون خدمات کشوری یا نظام پرداخت هماهنگ حقوق و مزایاست. لایحه خدمات کشوری از سال ۱۳۸۰ بعد از رفت و برگشت‌های متعدد بین دولت و مجلس بالاخره تحت فشار و مبارزات معلمان در سال ۱۳۸۵ تصویب شد ولی اجرای آن تا به حال به تعویق افتاده است. مطابق این قانون دولت موظف است بین حقوق شاغلان وزارتخانه‌ها و نهادها و دستگاه‌های مختلف کشوری و نیز بین شاغلان و بازنشستگان هماهنگی ایجاد کند.

دولت احمدی نژاد با ادعای این که اجرای این قانون باعث بالا رفتن تورم می شود، اجرای آن را به بعد از تصویب شدن بودجه سال ۸۸ موکول کرده بود، ولی معلمان طبق وعده مجلس خواستار اجرای آن از آذر ماه سال جاری بودند. یکی دیگر از خواست‌های معلمان، استخدام معلمان حق التدریسی است.

وزیر آموزش و پرورش در نامه خود به رئیس جمهور عنوان کرده بود: "در سال‌های گذشته بیش از نیم میلیون از هموطنان زحمتکش در قالب‌های مختلف (قراردادی کار معین، قرارداد حجمی، معلمان شرکتی، هیئت امنائی، قرارداد انجمن اولیاء و مربیان) از جمله معلم حق التدریس، مربی آموزشیار نهضت سواد آموزی، نیروهای شاغل شرکتی و ... به دلیل نیاز مقطعی آموزش و پرورش، عدم امکان جذب در بازار کار، علاقه مندی برای همکاری در محیط‌های فرهنگی به صورت پاره وقت یا معادل تمام وقت (غیر استخدامی) با دریافت حداقل دستمزد از آموزش و پرورش و ... به نحوی با آموزش و پرورش کشور از دور افتاده ترین نقاط تا شهرهای بزرگ همکاری داشته‌اند و این در حالی است که از یک سو وضعیت درآمدی و پوشش بیمه‌ای این افراد غیر قابل قبول است و از سوی دیگر به دلیل کاهش جمعیت دانش آموزی و سیاست‌های توسعه مشارکت‌های مردمی در اداره مدارس و ارتقای سطح تحصیلات معلمان و ضرورت پذیرش نیرو از طریق مراکز تربیت معلم، وزارت آموزش و پرورش امکان استخدام آنها را ندارد."

ترجمه اظهارات آقای وزیر به زبان آدمیزاد این است که: "در سال‌های گذشته بیش از نیم میلیون معلم را با حداقل حقوق و بدون بیمه و مزایائی به برده گی کشیدیم و الان هم با توجه به گسترش سیاست خصوصی سازی در عرصه اداره مدارس دلیلی برای استخدام آنها وجود ندارد."

لطف الله عباسی رئیس کمیته آموزش و پرورش مجلس در این رابطه می گوید: "در ارتباط با نیم میلیون نفر حق التدریسی که وزیر در نامه خود به رئیس جمهور اعلام کرده بود ما معتقدیم که این موضوع صحت ندارد و تنها ۱۱۰ هزار نفر از این نیروها حق التدریسی هستند و مسئولان آموزش و پرورش اراده‌ای برای استخدام آنها نداشته‌اند و به این دلیل متوسل به بزرگنمایی شده‌اند. اکنون این سؤال مطرح است که چرا با وجود این که این معلمان ساعات طولانی کار می کنند

و در نقاط محروم درس می دهند، استخدام نمی شوند. آموزش و پرورش به خود اجازه می دهد که از معلمان حق التدریسی بهره برداری کند و در مقابل مبلغ ناچیزی به آنها بپردازد."

خواست دیگر معلمان پرداخت پاداش پایان کار معلمان بازنشسته‌ای است که بر اساس طرح بازنشستگی زود هنگام معلمان از سوی دولت، خود را پیش از موعد بازنشسته کرده‌اند، می باشد.

اجرای قانون خدمات کشوری هر چند تا حدودی اقدامی است در جهت رفع تبعیض بین کارکنان بیش از پنجاه وزارتخانه و نهاد و دستگاه دولتی و حد متوسط حقوق معلمان را از ۳۵۰۰۰۰ تومان به حد متوسط حقوق سایر کارکنان دولت یعنی ۴۵۰۰۰۰ تومان ارتقاء می دهد، ولی تأثیری در زندگی ۱۱۰۰۰۰ معلم حق التدریسی که در فقر مطلق و با حقوقی بین ۱۳۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰۰ تومان زندگی می کنند نمی گذارد و در ضمن حقوق ۷۰۰۰۰۰ معلم رسمی را هم چنان در زیر خط فقر نگاه خواهد داشت.

نزدیک به نیم قرن است که معلمان علیه فقر و تنگدستی و سختی معیشت خود مبارزه می کنند. از اولین اعتراض وسیع معلمان در دوازده اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ بیش از ۴۷ سال می گذرد. تظاهرات چهار هزار نفره معلمان در میدان بهارستان با تیراندازی پلیس و کشته شدن دکتر ابوالحسن خانعلی دبیر ۲۹ ساله در میدان بهارستان به خون کشیده شد و ایران را در موجی از خشم و نفرت نسبت به رژیم دیکتاتوری شاه فرو برد. هر چند معلمان با صدور قطعنامه خود این روز را به عنوان روز معلم اعلام کرده و پذیرش آن را به رژیم شاه و سپس جمهوری اسلامی تحمیل کردند و بعدها چندین دبستان و دبیرستان به اسم دکتر خانعلی نامگذاری شد، ولی در رابطه با رفع ریشه‌های نارضایتی معلمان هیچ گونه اقدامی صورت نگرفت. هنوز در، بر همان پاشنه می چرخد. هنوز بعد از گذشت سی سال از انقلاب با زبان دروغ و تهمت و آزار و اذیت و حبس و اخراج و تبعید با خواست‌های به حق معلمان برخورد می کنند. در جریان مبارزات صنفی هشت ساله اخیر معلمان، صدها نفر دستگیر، زندانی و اخراج و تبعید شدند.

معلمی در اسلام شهر (در جریان تحسن سال گذشته) می گوید: "رئیس آموزش و پرورش این شهر تحسن ما را صنفی نمی داند و با زبان تهدید می گوید تحسن شما سیاسی است و چه بسا دست بیگانگان در کار باشد. ما می پرسیم، کدام دست بیگانه؟ بیگانه کسی است که دغدغه وطنی نداشته باشد، نه معلمی که در حین تدریس می سوزد اما به فکر ساختن است."

امروز برای پیش برد امر مبارزه، اتکاء به نیروی سازمان یافته سراسری خود و تحکیم روابط معلمان و جلب حمایت و فعال کردن دانش آموزان و خانواده‌های آنها و برقراری و تحکیم روابط با تشکل‌های کارگری و دانشجویی و زنان امری ضروری است.

نگاه جامعه به معلمان همواره توأم با احترام و همراهی و همدلی بوده است. همه انسان‌های آزادیخواه و عدالت طلب و مترقی و مردمی، وظیفه خود می دانند که از خواست‌های حق طلبانه معلمان به هر طریقی حمایت کنند.

حزب ما از مطالبات به حق معلمان شریف ایران حمایت میکند و از تقویت مبارزه این آینده سازان برای کسب حقوق حقه خود از هیچ کوششی دریغ نخواهد ورزید.

**مبارزه دموکراتیک جزء ناگسستی مبارزه ضد
امپریالیستی است**

بمناسبت سی سالگی انقلاب شکوهمند بهمن ۵۷

یادی از رفقا مهدی اقتدارمنش و محمد جواد عرفانیان



رفقا مهدی اقتدارمنش و محمد جواد عرفانیان دو رفیق حزبی که در ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ در راه پیروزی انقلاب جان باختند

موجیم که آسودگی ما عدم ماست ما زنده از آنیم که آرام نگیریم

تاریخ بشری همواره حاکی از مبارزات زحمتکشان و خلق‌های ستمدیده می‌باشد. آنجا که زور هست، مبارزه هست. آنجا که بندی است، تلاشی است برای رهایی از بند. تاریخ میهنمان ایران نیز گواه صادقی بر این حکم می‌باشد. دیدیم که چگونه توده‌های محروم و تحت ستم، ارتجاع محمد رضا شاهی را سرنگون نموده و به زباله دانی تاریخ فرستادند. همان ارتجاعي که فرزندان صادق این خاک و بوم را سال‌ها به بند می‌کشید، شکنجه می‌نمود و به قتل می‌رسانید. پیروزی انقلاب و سرنگونی رژیم فاسد و جنایتکار پهلوی به آسانی کسب نشد. توده‌های ستمدیده، آزادی خویش را در قبال خون خویش خریدند، خون هزاران جوانان جانباخته گواه بر همین امر است. و از این جمله‌اند دو رفیق محمد جواد عرفانیان و مهدی اقتدارمنش که قهرمانانه در راه کسب آزادی و استقلال جنگیدند و با افتخار در راه آزادی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان از زنجیرهای استثمار، خون خویش داده و جان باختند. یادشان گرامی باد!

رفیق محمد جواد عرفانیان در سال ۱۳۳۴ در یک خانواده زحمتکش در یکی از محلات جنوب تهران چشم به جهان گشود. با وجود مشکلات اقتصادی با پایمردی تا سال نهم دبیرستان به تحصیل ادامه داد. از سن ۱۵ سالگی بر بازاری پرتوان خود تکیه زد و به کارگری مشغول شد. روزها کار میکرد و شب‌ها به مدرسه میرفت.

رفیق محمد جواد قهرمانانه کمر به خدمت آرمان طبقه کارگر بست. او با زور به بازاری رفیق مهدی اقتدارمنش و دیگر رفقای حزبی در گسترش صفوف حزب در میان کارگران هم‌رزم خود کوشید. در بالا بردن آگاهی طبقاتی کارگران بسیاری از کارخانه‌های تهران آن نقشی را ایفا کرد که فقط شایسته یک کمونیست واقعی بود. رهبری آگاهانه و شجاعانه این رفیق به همراه رفیق مهدی در جریان اعتصاب کارگران شهرک اکباتان در دوران حکومت سیاه پهلوی ثابت نمود که حرکت متشکل و آگاهانه کارگران تحت رهبری عناصر آگاه این طبقه است که می‌تواند ضربه اصلی را بر پیکر نظام پوسیده سرمایه‌داری وارد سازد. او ایمان داشت که کاخ‌های استعمار را تنها به نیروی غلبه ناپذیر توده‌ها می‌توان در هم ریخت، از این رو همواره در پیشاپیش توده‌ها حرکت میکرد و در مبارزات دشوار طبقه کارگر همیشه سرمشق توده‌ها بود. زندگی‌اش سراسر حرکت بود و تلاش، تلاش برای آگاهی‌سازی کارگران، تلاش برای سازماندهی کارگران، تلاش برای گسترش صفوف حزب و تلاش برای رهایی طبقه کارگر از قید بردگی و استثمار.

رفیق محمد جواد عرفانیان به همراه رفیق مهدی اقتدارمنش در راه پیروزی انقلاب در جریان فتح یکی از پادگان‌ها در مقدم‌ترین صفوف قرار گرفت و به توده‌ها آموخت که به دشمن طبقاتی نباید امان داد و همه دژهای او را باید بدون تزلزل در

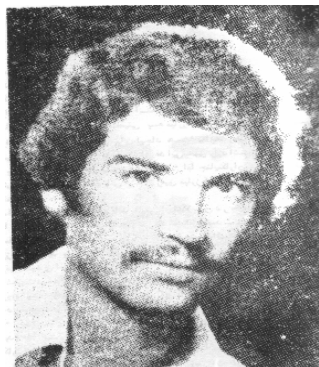
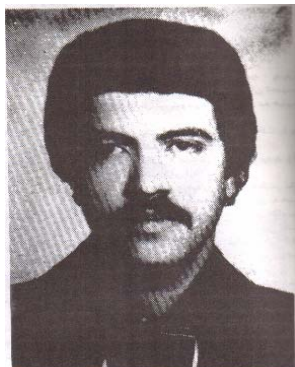
هم کوبید. رفیق در جریان تصرف پادگان در ۲۱ بهمن ۵۷ در بالای اولین تانک تسخیر شده قرار گرفت و تفنگ خود را به علامت پیروزی بالا برد، در این هنگام گلوله‌های دشمن زخم خورده به او اصابت نمود و رفیقمان را به شهادت رساند. او در سراسر زندگی حماسی خود پیام آور مبارزه بر علیه ستم ملی و طبقاتی بود و این چنین است که امروزه ما رفقای متشکل در حزب کار ایران از زندگی او و از ایدئولوژی الهام گرفته و با او و دیگر رفقای جانباخته مان عهد می کنیم که راه پر افتخارشان را تا پایان ادامه دهیم.

رفیق مهدی اقتدارمنش در سال ۱۳۲۹ در خانی آباد به دنیا آمد. پس از به پایان رسانیدن دوره تحصیلات ابتدایی در مدرسه جعفری هم چون دیگر فرزندان زحمتکش این مرز و بوم به کار در کارخانه‌ها پرداخته و ضمن آن به تحصیل همت گماشت. رفیق مهدی با شروع مبارزات بر حق خلق فلسطین بر علیه استعمار و اشغالگران صهیونیست، به آنجا روانه گشته و قریب یک سال دوشادوش خلق ستمدیده فلسطینی به مبارزه علیه امپریالیسم و صهیونیسم پرداخت اما با مبارزات سیاهکل رفیق مهدی برای ایجاد هسته مقاومت روانه ایران گشت و در سال ۵۱ هنگامی که رفیق قصد پیوستن به چریک‌های فدایی خلق را داشت توسط عمال ساواک دستگیر و به مدت شش ماه مورد شکنجه قرار گرفت. اما جنایتکاران ساواک به رغم تلاش‌های گوناگون کثیف خویش نتوانستند هیچ اطلاعاتی از این رفیق مبارز کسب نمایند و گیج و منگ وی را رها نمودند.

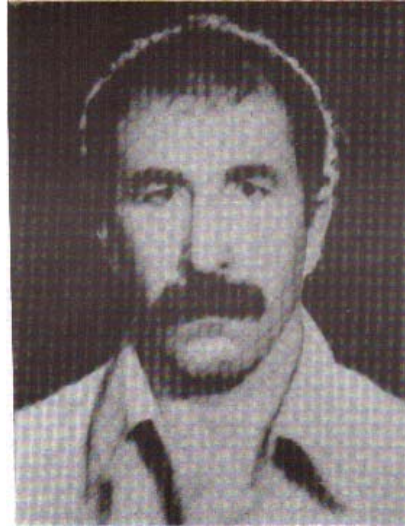
در سال ۵۶ دوباره هنگام ملاقات با یکی از انقلابیون در خیابان عباسی، پس از درگیری با عمال ساواک دستگیر گشته و در زندان کمپته به مدت سه ماه تحت شکنجه قرار گرفت. اما دوباره پس از هشت ماه ساواک بدون این که بتواند هیچ گونه اطلاعاتی از این رفیق مبارز کسب نماید وی را رها نمود.

اما رفیق مهدی اقتدارمنش این بار پس از آزادی باین حقیقت که مبارزه جدا از توده‌ها محکوم به شکست می باشد، مواجه گردید و با پیوستن به حزب طبقه کارگر، حزب کار ایران، به توده‌ها روی آورد. رفیق در این پروسه مبارزاتی خویش بود که حزب طبقه خویش را یافت و به سرعت در صفوف حزب در میان کارگران پیوسته و به گسترش این صفوف در کارخانجات پرداخت. رفیق مهدی هم چون موجی بود که وی را آرامی نبود، موجی که در دریای توده‌های ستمدیده به خوبی به نقش خویش آگاه بود. رفیق مهدی در بالا بردن آگاهی طبقاتی کارگران نقش بسزائی داشت و آخرین حوزه فعالیت وی شهرک اکباتان بود که همراه با رفیق محمد جواد عرفانیان و دیگر رفقای حزبی در سازماندهی اعتصابات شهرک اکباتان شرکت جست و توده‌های وسیعی را به حرکت در آورد..... رفتن مهدی در جریان فتح پادگان باتفاق رفیق محمد جواد عرفانیان در روز ۲۱ بهمن ماه ۵۷ به همراه او به شهادت رسید.

یادشان گرامی باد!



سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!



به بهانه سی سالگی انقلاب بهمن و بیست و چهارمین سالگرد اعدام جنایتکارانه رفیق بابا پور سعادت

گوشه‌هایی از زندگی مبارزاتی و پرفراز و نشیب رفیق بابا

رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی به شدت از انتقال تجربیات مبارزاتی انقلابیون و کمونیست‌های نسل گذشته به ویژه رهبران کمونیست، به نسل جوان حساس است و با تمام قوا میکوشد تا آنها را از تاریخ گذشته جنبش انقلابی و کمونیستی ایران در بیخبری نگاه دارد. رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی برای بقای منحوس خویش با هزینه کردن پول نفت و سرمایه گذاری عظیم و به کارگیری خودفروختگان "چپ" برای تحریف و دروغ و بی اعتبار کردن گذشته جنبش کمونیستی از هیچ کوشش ضدانقلابی دریغ نورزیده و در این مورد نیز دست رژیم منفور پهلوی را نیز از پشت بسته است. حزب ما با توجه به این امر و به یمن ارتباطات الکترونیکی قصد دارد به مناسبت‌های مختلف به معرفی گوشه‌هایی از تاریخ مبارزاتی جانب‌باختگان توفانی بپردازد و جوانان را با این تجربیات خونبار انقلابی آشنا سازد. بدون انتقال تجربیات انقلابی نسل گذشته به نسل جوان و پیوند با آن، پیروزی بر ارتجاع را ناممکن می‌سازد. نوشته زیر برگرفته از کتاب جانب‌باختگان توفانی است که در سال ۱۳۶۴ انتشار یافته و این مجموعه اکنون در دست تکمیل شدن است و بزودی تجدید چاپ و در اختیار عموم قرار خواهد گرفت. این یاد واره، سند جنایت دو رژیم ارتجاعی و ضد مردمی سلطنت پهلوی و جمهوری اسلامی است که بقایشان در گرو کشتار نیروهای مترقی، انقلابیون و کمونیست‌ها بوده و می باشد. آن چه در زیر می خوانید توسط کمیته مرکزی حزب کار ایران (توفان) در اسفند ۱۳۶۳ به مناسبت اعدام رفیق بابا عضو رهبری و مسئول حزب کار ایران انتشار یافت و ما اکنون به چاپ گوشه‌هایی از آن مبادرت می ورزیم:

رفیق بابا پور سعادت برای انقلابیون و کمونیست‌هایی که در دوران شاه زندانی بودند، نام آشناییست. او یک مبارز انقلابی و یک مارکسیست - لنینیست ارزنده بود که برای آرمان پرولتاریا، برای رفع نابرابری‌های اجتماعی و محو طبقات استثمارگر مبارزه میکرد. تمام زندگی او در پیکار و مبارزه گذشت. او از دل زحمتکشانش برخاسته بود و تا آخر نیز به آنها وفادار ماند.

رفیق بابا در ۲ مهرماه ۱۳۲۱ در یکی از روستاهای اطراف بجنورد و در خانواده‌ای زحمتکش به دنیا آمد. او با رنج و درد آشنا بود و با سختی و مشقت از دوران کودکی خو گرفته بود. کار سخت و طاقت فرسا بدن ورزیده‌ای نیز نصیب او نموده بود به طوری که رفیق قهرمان کشتی بجنورد و سپس خراسان گشت و در مسابقات قهرمانی تیم ملی ایران نیز صاحب نام شد و از این رو مشهور خاص و عام در بجنورد گردید. همه از بزرگ و کوچک او را می‌شناختند و به او احترام می‌گذاشتند.

رفیق بابا برای تحقق راه زحمتکشان ۱۷ سال پیش (۱۳۴۶) هنگامی که در شهر بجنورد به حرفه معلمی (ورزش) اشتغال داشت، به سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان پیوست و فعالیت گسترده‌ای را در این شهر آغاز نمود. اما پس از مدت کوتاهی دستگیری‌ها شروع میشود و رفیق بابا دستگیر میگردد. لیکن سه ماه بیشتر در زندان باقی نمیماند.

ساواک علیرغم شکنجه و تهدیدات فراوان نمی‌تواند چیزی از او در بیاورد. اما پس از چندی که مدارک دیگری دال بر فعالیت حتمی او به دست آمد، مجدداً در سال ۴۹ به همراه ۵۰ نفر از رفقای سازمان توفان دستگیر میگردد و پس از یک استقامت شجاعانه در برابر شکنجه‌های ساواک و پس از دفاع از آرمان‌های انقلابی به ۵ سال زندان محکوم شد. اما دژخیمان ساواک با پایان محکومیت او را آزاد نکردند، بابا دو سال دیگر را نیز در اوین گذراند تا عاقبت با اوجگیری جنبش خلق همراه با سومین گروه "آزادی‌ها" به نیروی جنبش خلق از زندان آزاد گردید.

دوران زندان رفیق در این سال‌ها بسیار درخشان و غرور آفرین است. فشارهای زندان ذره‌ای از روحیه مبارزه جوانه او کم نکرد. او در زندان نیز پر کار و فعال بود و در میان زندانیان از محبوبیت خاصی برخوردار بود. سادگی و بی‌پالایشی او زبانزد همه بود. هر جا که اختلافی وجود داشت او حاکم و قاضی بود. در اوج بحران زندان (سال ۵۶) زندانیان ترجیح می‌دادند که او رئیس کمون باشد.

زمانی که مردم ورزش دوست و مبارزه جوی بجنورد از دستگیری رفیق با خبر میشوند، با خانواده او احساس همدردی کرده و بزودی این قهرمان ورزش شهر به قهرمان مقاومت و انقلاب بدل شده و حاکم بر دل‌ها و روح آنها می‌گردد. بر مبنای چنین گرایش بود که بهترین فرزندان این مردم پس از آزادی وی به دورش حلقه زدند، رفقا نادر و بهرام رازی، یدالله و اصغر پهلوان و ده‌ها کمونیست دیگر چون شمع به دور وجود او گشتند. علاقه مردم به رفیق تنها مختص به مردم شهر بجنورد نبود. اما او در میان روستائیان نیز محبوبیت خاصی داشت و آنها او را پشتیبان خود می‌دانستند و فرسنگ‌ها راه، به شهر می‌آمدند و سراغ او را از مردم شهر می‌گرفتند. اغلب به جلوی مدرسه او رفته و مشکل خود را با وی در میان می‌گذاشتند. مشکلاتی که عمدتاً مربوط به دستگاه اداری نظیر اداره کشاورزی، ژاندارمری، اداره آبیاری و بود. او ناجی و حلال مشکلات این زحمتکشان بود.

رفیق بابا که شکنجه و زندان رژیم شاه نتوانست بر اراده مبارزاتی او خللی وارد کند، پس از آزادی نیز دمی از مبارزه باز نایستاد. بعد از آزادی از زندان شاه، به هنگام بازگشت به شهر زادگاهش، رفیق بابا با استقبال پرشکوه مردم بجنورد مواجه گردید، به طوری که مردم او را روی دست بلند کرده و بر شانه خود حمل نمودند.

بزودی روشنفکران بجنورد و روستائیان اطراف به دور او حلقه زدند و در عرض مدت کوتاهی یکی از قوی‌ترین شاخه‌های حزبی ما را در بجنورد به وجود آمد. اتحادیه معلمین و محصلین بجنورد پا گرفت و اغلب معلمین و دانش آموزان به این اتحادیه تمایل نشان دادند. اتحادیه‌های صنفی با رهبری این رفیق در بجنورد شکل گرفت. همان اتحادیه‌ای که توانست در ۱۱ اردیبهشت ۶۰ جهت بزرگداشت روز جهانی کارگر، بزرگ‌ترین تظاهرات کارگری را در بجنورد سازمان دهد.

رفیق بابا در ۲۰ خرداد ۶۰ تظاهرات با شکوه مردم بجنورد بر علیه رژیم خمینی و برای دفاع از آزادی را رهبری میکند که طی آن قادر میشوند حزب اللهی‌ها و پاسداران را از شهر فراری دهند. پس از چندی پاسداران با نیروی تازه نفس به شهر برمی‌گردند و این بار تظاهرات را به خون می‌کشند که در نتیجه آن چندین نفر کشته و زخمی میشوند.

شهادت آن روز عبارت بودند از سعید سربدار و پرویز یزدانی. رادیو تلویزیون استان خراسان در آن روز برای پوشاندن جنایات وحشیانه پاسداران کوشش نمودند که آن را به حزب منتسب نمایند و با اعلام این مسئله پاسداران را بیشتر بر علیه حزب تحریک کردند. آنها قصد جان بابا را نمودند ولی رفیق نادر رازی با هوشیاری، چند لحظه قبل از یورش پاسداران به منزل رفیق، به اصرار او را از شهر خارج میکند. از آن پس رفیق زندگی مخفی خود را آغاز میکند و با آن که تحت پیگرد شدید پاسداران رژیم جمهوری اسلامی قرار داشت، با تمام کوشش به سازماندهی و مرمت تشکیلات حزب می‌پردازد.

در دهمین پلنوم حزب در تابستان ۶۱ رفیق بابا به مقام مسئول حزب انتخاب گردید.

۱۶ ماه زندگی مخفی بابا در تهران توأم با فعالیتی مستمر بر علیه رژیم و همراه با شناسنامه و اوراق جعلی به همراه خطرات بیشماری که حتی در یک مورد نیز به دستگیری موقت او انجامید، بدون آن که موجب شناسائی وی شود، دوران با شکوهی از مبارزات حزب ما و رفیق باباست. در این دوران که رفیق بابا عمده‌ترین وظایف کمیته مرکزی حزب را در دست گرفت و در پیشاپیش حزب، مرحله جدیدی از مبارزه حزب ما را گشود.

متأسفانه نقش برجسته رفیق در بالاترین مقام حزب و به عنوان مسئول حزب چند ماهی بیش به طول نیاچامید، زیرا وی در تاریخ ۱۶ آذر ماه در تهران در محاصره دژخیمان رژیم قرار گرفت و پس از تلاشی ناموفق برای فرار از محاصره، هنگامی که در اثر شلیک گلوله‌های پاسداران، دو تیر به کتف و ران وی اصابت نموده بود، دستگیر گردید. گلوله کتف وی را خارج می‌کنند ولیکن گلوله ران تا آخر با وی بود. او به جلادان اوین گفته بود:

"حال که قرار است مرا بکشید، دیگر لزومی ندارد که گلوله رانم را در آورید".

و از آن پس رفیق فلج گردید و به کمک زندانیان دیگر راه میرفت. دژخیمان از این که بابا را زنده دستگیر کرده بودند از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدند، به این خیال واهی که شاید از طریق او حزب کار ایران را کشف و متلاشی نمایند. بدین منظور علیرغم جراحات سختش او را تحت شکنجه‌های حیوانی قرار دادند، اما اراده او از آهن و شلاق و پولاد سخت تر بود. طبیعی بود که کسی چون رفیق بابا که وجودش با وجود خلق پیوند یافته و نیرو و ایمان گرفته، در مقابل شکنجه تسلیم نشود. او با پایمردی و استواری تمام شکنجه‌ها را تحمل نمود و کلامی نگشود و اسرار خلق را در سینه پر عطوفت خود نهان داشت. مقاومت قهرمانانه رفیق بابا ثمره فرهنگ مارکسیستی او و ثمره عشق او به پرولتاریا بود. در نظر رفیق بابا مبارزه برای آرمان‌های بشری عالی‌ترین لذت بود. او مشعل این عشق را که در طی قرون از دستی به دست دیگر سپرده شده بود در دست گرفت و آن را فرا روی خویش قرار داد. این تصادفی نبود، نسلی که رفیق بابا پرورش داد از بهترین کمونیست‌ها و مؤمن‌ترین رفقای حزب بودند که هر یک با هدایت استاد خویش قله مقاومت و فداکاری را طی نمودند و در راه آن قهرمانانه جان باختند.

رفیق بابا در سیاهچال مخوف رژیم خمینی نیز نمونه شجاعت و پایمردی بود. او در زندانیان دیگر روح می‌دمید و آنها را به استقامت و مبارزه ترغیب می‌نمود. چندی نگذشت که نام رفیق توفانی، این "پدر" زندانیان سیاسی در همه اوین بر زبان‌ها جاری گشت.

رفیق بابا، ۸ ماه اول اسارت را در بند ۳۰۰۰ اوین، در انفرادی و تحت بازجویی شدید قرار داشت و در این مدت ممنوع الملاقات بود. در تاریخ ۶۲/۴/۳۰ به مشهد انتقال یافت و دوباره ۱۴ ماه تحت بازجویی و شکنجه قرار گرفت. ۵ ماه نیز در زندان سپاه مشهد تحت شکنجه و بازجویی فشرده بود. در ۶۳/۱۱/۱۹ به بجنورد انتقال یافت و عاقبت در ساعت ۸/۵ شب ۱۱ اسفند ماه ۶۳ در کمیته شهر که درست در مرکز شهر بجنورد قرار دارد، با دو تیر یکی در قلب و دیگری در فک راست زندگی این بزرگ مرد جنبش کمونیستی ایران پایان گرفت و قلب مهربان او را از کار ایستاد. دو روز بعد جسد او در ۵ کیلومتری شهر در بیابان‌ها به خاک سپرده شد. به گفته شاهدان عینی رفیق هنگام اعدام گفته بود:

چشم‌هایم را نبندید تا کینه را در چشم‌های من و من ترس را در چشم‌های شما ببینم

او با شعار زنده باد خلق و با آرمان حزب خود زندگی را وداع گفت و بدین ترتیب این انسان شریف و ارزشمند، این اسطوره مقاومت و شهامت و این مبارز خستگی ناپذیر پس از تحمل ۲۸ ماه شکنجه قرون وسطایی رژیم خمینی، مخفیانه اعدام گردید.

مرگ او نیز هم چون زندگیش شرافتمندانه و با شکوه بود. قلب پاک و ملامال از عشق به زحمتکشان و عشق به مارکسیسم - لنینیسم او از تپش ایستاد. او پرچم شجاعت را بر قله‌های شهامت و انسانیت به اهتزاز در آورد و بدینسان استقامت پرشکوه این فرزند دلاور خلق که نشانه استقامت بزرگ و تاریخی مردم قهرمان ماست، در افسانه‌ها جاری شد و به تاریخ جاودانه و جوشان مقاومت خلق پیوست.

رفیق بابا به راستی فرزند خلق بود. عشق و فداکاری او در راه خلق بی‌پاسخ نماند. پس از شهادت رفیق مردم بجنورد به خروش آمدند و کینه و نفرت خود را از این اقدام جنایتکارانه رژیم نشان دادند. تمامی شهر عزادار بود. همه جا از قهرمانی و شهامت وی صحبت بود. مردم بجنورد پهلوانشان را از دست داده بودند. رژیم وحشت زده از خشم و غضب مردم گفته بود که آب مردم شهر را در صورت ادامه عزاداری برای بابا قطع خواهند کرد. مردم نیز حتی تا استکان‌های خانه خود را پر از آب کردند ولی یک لحظه نیز از سخن گفتن درباره این مرد بزرگ باز نایستادند. مجلس سوگواری بزرگی نیز برگزار گردید که همه خشم و نفرت از جنایت خمینی بود. علاقه مردم شهر بجنورد و همه کسانی که رفیق بابا را می‌شناختند به وی بی‌دلیل نبود. او از دل مردم برخاسته بود و در مکتب زندگی طاقت فرسای زحمتکشان فقیر آموزش یافت، از مارکسیسم - لنینیسم الهام گرفت و تا آخر نیز به مردم، زحمتکشان و به مارکسیسم وفادار ماند. از دم گرم او روح جانبخش مبارزه برمی‌خواست و در سخت‌ترین شرایط او به همه دلگرمی و امید میداد.

رفیق بابا در سال ۴۲ از دواج نمود که ثمره آن ۳ فرزند بود: کیوان ۱۷ ساله، کودک خردسالی بود که از همان کودکی از محبت پدر محروم ماند، به مدرسه نرفته بود که پدر راهی زندان شد و خود به هنگامی که ۱۴ سال بیش نداشت به همراه

پدر دستگیر و به ۱۰ سال زندان محکوم گردید. نازلی کودک ۴ ساله به همراه کاوه شیرخواره که در همان هفته اول تولد به همراه مادر دردمند خود دستگیر شدند و ماه‌ها در سیاهچال‌های رژیم خمینی زندانی شدند.

رفیق بابا از آن انقلابیون برجسته‌ای است که توان ایدئولوژیک را با توان سازماندهی در آمیخت. او با آشنایی با درد و رنج و آمل و آرزوی مردم زحمتکش راهی را برگزید که راه سعادت توده‌های خلق است. راه ظفر نمون مارکسیسم - لنینیسم. وفاداری رفیق به مارکسیسم - لنینیسم، عشق او به زحمتکشان و پرولتاریا، از او یک انقلابی پرشور و یک رهبر اندیشمند و خستگی ناپذیر ساخت. او چهره تابناک و نیرومندی بود که به خلق تعلق داشت و آگاهانه تمام نیروی خود را وقف مبارزه در راه نیکبختی آنان کرد.

او با اندیشه‌های تابناک خویش و با خاطره پرشکوهی که از زندگی پر از مبارزه و مقاومت خود به جای گذاشته در میان خلق، فنا ناپذیر خواهد ماند.

عشق به مردم و فدا شدن در راه آرمان بزرگ زحمتکشان همواره مورد ستایش و تکریم انسان‌هاست. کسی که در حیطه سجایای طبیعی شخصیت انسانی، مظهر عشق، قهرمانی و شرف، به عالی‌ترین مرحله انسانی می‌رسد، سزاوار است که مورد تکریم واقع شود.

رفیق بابا گل سر سبد حزبمان بود که پرپر شد. او گوهر تابناک حزبمان بود که خاموش گشت. گر چه از دست دادن رفیقی چون بابا برای حزبمان دلخراش، کمرشکن و فاجعه آمیز است، اما اندیشه او، اراده او و روح مبارزه جویانه او در حزب ما و در قلب تک تک رفقای ما جاری است.

مرگ با افتخار آفرین رفقای چون رفیق قدرت فاضلی، رفیق منصور مختاری و رفیق بابا پور سعادت نه تنها ذره‌ای خلل در اراده پیکارجویانه حزب وارد نمی‌کند، بلکه الهام بخش و محرک مبارزه بی‌امان و وقفه ناپذیر ماست. کمونیست‌های ارزنده‌ای که در مکتب این رفقا تربیت شده‌اند، کمونیست‌هایی که نمونه معلمین خویش بوده و روح و درایت آنها را در خود دارند. امروزه با داشتن چنین رفقای است که حزب علیرغم همه ضرباتی که متحمل شده است، علیرغم از دست دادن سردارانی چنین بزرگ، در صحنه پیکار ایران در مقابل یورش‌های وحشیانه رژیم خمینی تاب آورده و دمی از مبارزه باز نایستاده است.

ما با خاطره غرور آفرین رفیق بابا پیمان می‌بندیم که بی‌تزلزل و وفادارانه و با صفوفی فشرده و مستحکم مشعلی را که او با سرخی خون خود جلای دیگر داد، همواره فروزان نگاه داریم، و بار دیگر سوگندی را که رفیق بابا پس از شهادت رفیق ابراهیم دادجو ادا کرده بود تکرار می‌کنیم:

**"سوگند به خون پاک شما، به مکتب
سرخ و خونین شما، با تداوم
راه سرختان تا برپائی ایرانی
آباد و آزاد به مبارزه ادامه دهیم".**

.....

« تاریخ کلیه جوامعی که تا کنون وجود داشته‌اند، جز تاریخ مبارزه طبقاتی نبوده است، به استثنای تاریخ جامعه بدوی. مرد آزاد و برده، اشراف و اعوام، ارباب و سرف، استاد کار و کارگر روزمزد، در یک کلام ستمگر و ستمکش، همواره در تضاد بوده‌اند و به نبردی لاینقطع، گاه نهان و گاه آشکار، مبارزه‌ای که هر بار یا به تحول انقلابی سازمان سراسر جامعه و یا به فنای مشترک طبقات متخاصم ختم می‌گردید، دست زده‌اند. »

مارکس و انگلس مانیفست حزب کمونیست

قاطعیت کمونیست‌ها در مواضعشان برای جدائی دین از دولت و آموزش

مطلب زیر پاسخ به نامه‌ی یکی از خوانندگان توفان است که سئوالاتی در زمینه‌ی برخورد کمونیست‌ها به دین، ضرورت جدائی دین از دولت، برخورد کمونیست‌ها به "اسلام راستین"، تفاوت جدائی دین از دولت و دین از سیاست، نقش اسلام در انقلاب بهمین... مطرح کرده است. از آنجا که محتوای پاسخ به این نامه بیشتر جنبه عمومی و آموزشی داشته، لذا خالی از فایده ندیدیم تا با حذف برخی نکات و اصلاحات لازم مبادرت به چاپ آن در توفان الکترونیکی نمایم.

بهمین ماه ۱۳۸۷

تمامی ادیان (از هر رنگ و نوع آن) بازتابی از نیروهای خارجی است که بر زندگی روزانه انسان‌ها فرمانروائی می‌کنند. این بازتاب‌ها در طول تاریخ همراه با گسترش شناخت، تغییر یافته ولی کماکان به عمر خود ادامه می‌دهند. خدا و خدایان برای توضیح فرایندهای طبیعی که روابط علت و معلول آن ناشناخته بود، به وجود آمد. انسان اولیه ضعیف و درمانده از بلاها و فشارهای طبیعت، در مصاف با رنج و خطر می‌کوشید تا حتی‌المقدور به جایی تکیه کند و برای فرونشاندن ترس و حیرت از طبیعت آن را توجیه نماید و با آن عقل ناچیز و ابتدائی خود برایش دلایلی بترشد. از این طریق قاصر و عاجز از توضیح صحیح، به خدا و نیروی ماوراء الطبیعه معتقد می‌گردید. وزش باد و توفان در اختیار خدای قاضی است. باران به خدائی دیگر تعلق دارد و در اراده اوست. خدایان بر جهان فرمان می‌رانند و برای به دست آوردن دل این خدایان به ستایش و پرستش آنان باید پرداخت و برایشان باید قربانی نمود تا با این تمهیدات خداوندان با انسان ناتوان عامی بر سر مهر باشند و خشم و غضب خود را بر آنها نفرستند ولیکن بزودی در کنار نیروهای طبیعت نیروهای اجتماعی نیز فعال می‌شوند. استثمارفزون از حدی که از برکت رنج و مشقت میلیون‌ها انسان گرسنه و تحت ستم، صاحبان زر و سیم را به اربابان توده‌ها بدل کرده بود، رفته رفته در مقابل پابرهنگان هم چون غولی ظاهر می‌گشت. انسانی که هنوز به نیروی متحد اجتماعی خویش پی نبرده بود و در فردیت خویش محصور و زندانی بود به ناچار برای ارضاء حس تنفر خود از ستمگران و مقابله با آنان به طریق دیگر، روی به خدا و یا خدایانی می‌آورد که در تخیل خویش به عنوان قهرمانانی مافوق نیروی خویش ساخته بود و به امید روزی که این خدایان انتقامش را از ستمگران بگیرند، به سجده و عبادت می‌پرداخت و با فریادی از ضعف و درماندگی تمنای زندگی بهتر را از آنان می‌کرد. اکثریت بی‌خبر جامعه، از افسوس‌ها و ستم‌های طبقات حاکم چنان اغفال و گمراه شدند که پنداشتند فلاکت آنها و دارائی غاصبان به جبر و مابداطبیعه مربوط است. آنها گمان بردند که به حق زیون و رنجورند و این "معشیت الهی" و قانون طبیعت است.

با تکامل معرفت انسان نقش خدایان متعدد در زندگی انسان‌ها کاهش می‌یابد و هر روز از حوزه تازه‌ای رانده میشوند و انسان به ایده برتر دست می‌یابد. ضعف بت‌ها و خدایان در رابطه با طبیعت بی‌جان و بی‌رحم، عدم توانائی آنها در برابر مصیبت‌ها و درماندگی انسان در رابطه با زندگی قبیله‌ای و روابط مابین انسان‌ها، این تکامل را به پیش سوق می‌داد. خدایان و بت‌ها به دست ابراهیم‌ها شکسته میشدند و زمینه ایده خدای واحد که موقعیت مادی خویش را آماده می‌دید، چیده شد. به قول انگلس "تمام صفات طبیعی و اجتماعی خدایان متعدد به یک خدای قادر مطلق منتقل می‌گردد که خود نیز فقط بازتاب انسان مجرد است. به این ترتیب یکتاپرستی به وجود آمد که تاریخاً آخرین محصول فلسفه عامیانه یونان متأخر بود". انسان درمانده این بار به جای خدایان ناتوان و ساکن به خدای توانائی توسل جست که همه جا حضور دارد و از بود و نبود همه مطلع است. دیگر اعراب نمی‌توانستند در پشت تپه‌های مکه و مدینه دختران خود را زنده بگور سازند، چه با پدیده‌ای روبرو بودند که در تکامل خویش "قادر" شده بود آنها را حتی در پشت کوه‌های عظیم و بلند نیز نظاره کند. این اولین بار نبود که خدای یگانه با نفوذ خویش انسان‌ها را مطیع و برده خویش می‌ساخت. ایده خدای یگانه مدت‌ها قبل توسط دیگر "پیام آوران" پا به عرصه وجود گذاشته بود. مسیح با پیامی از خدای واحد، ستمکشان را به زیر نفوذ او کشید و با پیامی دیگر آنها را به نرمش در برابر ستمگران فراخواند. موسی نیز آنها را با پیامی از خدای واحد به سرزمین موعود وعده داد. ایده تک خدائی مضامینی مختلف نیز به همراه داشت. نیروی پروردگار یکتا تا بدانجا پیش رفت که به انسان‌های مادون یاد آورش تا آینده خویش را به نیروی مافوق وی محول سازند. بدین سان خدای واحد سرنوشت بشر را به دست گرفته و به جای مجسمه‌های ساکن و گلین نشسته بر تخت پادشاهی بر بشر فرمان میراند. بدین جهت امروز شکل ظاهر قضیه به مراتب با آن چه که در گذشته بود فرق کرده است. دیگر خدا و یا خدایانی به صورت شیئی یا مجسمه‌های گلی که خود نیز با فرو ریختن بر اثر جنگ‌ها و یا شرایط آب و هوایی، افکار وابسته به خود را نیز نابود میکردند، وجود ندارد. لیکن به جای آن محملی بهتر و پایدارتر که بتواند تا زمانی که نیروهای متخاصم درون جامعه موجود هستند باقی بماند، یعنی ایده خدای واحد نشسته است. اما بی‌شک ماهیت این امر به همان صورت گذشته و با مضامین خاص باقی مانده است، اگر چه از زمان بروز این ایده جدید صدها سال است که می‌گذرد. زیرا تا زمانی که انسان‌ها تحت سلطه مناسبات اقتصادی قرار دارند و قوانین آن به

صورت نیروی بیگانه بر آنها حکم می رانند، پایه واقعی بازتاب مذهبی وجود خواهد داشت و به قول انگلس "و این حقیقتی است که انسان تعقل می کند و خدا (یعنی سلطه بیگانه شیوه تولید سرمایه‌داری) تحکم مینماید." بی تردید اگر جامعه از این رقیت خلاص گردد و انسان بر روابط تولید و مناسبات تولیدی حاکم گردد و بر این نیروهای ناشناخته تسلطی آگاهانه بیاید به عمر این بازتاب دروغین پایان خواهد داد.

"برای این منظور قبل از هر چیز یک عمل اجتماعی لازم است و هرگاه این عمل به مورد اجرا درآید، هرگاه جامعه به وسیله تملک بر ابزار تولید و استفاده از آنها بر پایه یک برنامه کامل خود و کلیه اعضایش را ازرقیتی که هم اکنون در آن مقیداند، ازرقیتی که به وسیله ابزار تولیدی که توسط خود آنان تولید شده ولی در برابرشان به عنوان نیروی مقتدر بیگانه‌ای صف آرایی میکند نجات داد، هرگاه انسان دیگر نه فقط تعقل، بلکه تحکم نیز کرد، تازه آن وقت است که آخرین نیروی بیگانه‌ای نیز که اکنون در مذهب منعکس میشود، ناپدید خواهد گردید و با آن، خود بازتاب مذهبی نیز از بین میرود و آن هم به این دلیل ساده که دیگر چیزی برای بازتاب شدن وجود ندارد." (انگلس - آنتی دورینگ)

استثمارگران نیز با تبلیغ درمیان توده‌ها سعی دارند تا به آنها بقبولانند که کار را به نیروی مافوق بشری محول سازند. البته نه کار تهیه و تولید بلکه کار خاتمه دادن به روابط ناصحیح تولید را به این نیروی مافوق بسپارند تا بدین ترتیب مدت زمان بیشتری ستمگر را ازخشم ستمکش در امان قراردهند. ریشه همبستر بودن روحانیون (از هررنگ و قماش) با دستگاه‌های مختلف حاکم در طول تاریخ نیز در همین امر نهفته است. حتی اگر جوامع قرون وسطی را از نظر دوربداریم، امروزه یعنی در عصر گنبدیگری سرمایه‌داری، روحانیت و مذهب را یا درکنار دولت‌ها و یا به عنوان دولت و یا در کوچه و بازار برای متقاعد کردن انسان‌هایی که از ظلم و ستم به تنگ آمده‌اند می بینیم. این همکاری نه تنها در کشورهای امپریالیستی غرب بلکه در کشورهای عقب نگاه داشته آسیا نیز به شدت انجام می گردد. آنجا که دست‌های پینه بسته و توانای ستمکشان قلب سرمایه‌داران و زمینداران را نشانه می‌گیرد مذهبیون فریاد سر داده و به آنها وعده زندگی بهتر و دور از استثمار می دهند. بهشت را به فقرا وعده داده و حتی زمانی که با زنان یعنی توده‌های تحت ستم مضاعف، مواجه می گردند، جهت خاموش نمودن آنان بهشت را در زیر پای مادران قرار میدهند تا بلکه بتوانند زمانی بیشتر فقر و ستم را تحت لوای سرنوشت خداوندی به آنها بقبولانند. کافیسست که به همین جامعه اسلام زده خود بنگریم تا دریابیم که جنایات و فجایعی که تحت لوای مذهب روا میشود تا چه اندازه خانمانسوز و وحشتناک دامن گیر شده است. جنایات شیعی که تماماً با کلاه شرعی و تحت لوای فرامین و قوانین الهی صورت می پذیرند. لویح ضد انسانی که این بار در قرن بیست و یکم سینه کمونیسست‌ها و انقلابیون و دگراندیشان را نشانه می‌گیرد، بهترین فرزندان آزاده یک سرزمین را به کشتار گاه می فرستد تا کارگران، این ستمکشان کنونی لب به اعتراض نگشایند. مالکیت خصوصی را تحت لوای مذهب، آن هم مذهبی که انقلابی و غیر انقلابی‌اش (راستین و غیر راستین) موافق وجود فقر و ثروت، موافق وجود طبقه فقیر و طبقه ثروتمند است، استوار نگهمیدارد و بقول آیت الله‌های ما به صورت شرعی خون زحمتکشان را می مکند.

آری دوست عزیز، زمان که میگذرد تجربه توده‌ها نیز مطابق حرکت تاریخی انسان‌ها در کل ارتقاء می یابد و به آنها بینائی بیشتر می بخشد. این بار مسئله به نقطه گری خویشت نزدیک تر می گردد. البته تغییرات تاریخی مذهب را ما هرگز از نظر دور نمی داریم. در اینجا ما خواهان مقایسه مسیحیت قرون وسطی با مسیحیت کنونی نیستیم همان گونه که اسلام کنونی را با اسلام محمد و یا اسلام را با مسیحیت مقایسه نخواهیم کرد، زیرا که عامل محرکه پیدایش تمامی ادیان را و بخصوص تغییرات آنها را همان چیزی می دانیم که در ابتدای بحث ذکر شد. ما به این مسئله واقفیم که ادیان مانند تمامی پدیده‌ها بنا به شرایط اجتماعی - اقتصادی صورت ظاهری خویشت را تغییر میدهند و شیوه برخورد آنها به دیگر پدیده‌ها و اجتماع نیز تغییر می پذیرد. به همین خاطر مقایسه اسلام خمینی، رجوی، طالقانی، شریعتی و خامنه‌ای و انواع و اقسام اسلام‌های دیگر، اگر جایی برایشان موجود باشد، در همین چهارچوب تغییرات روبنائی آن انجام می پذیرد. مذهب تا زمانی که طبقات متخاصم در درون یک جامعه موجود باشند می تواند وجهه‌ای برای خود بخرد، چرا که فقط تا آن زمان است که می توان وعده‌هایی نظیر ظهور مهدی (در اسلام) و غیره را که همگی حاکی از یک "جامعه توحیدی بی طبقه" است از آن استخراج کرد و ستمکشان را در انتظار گذاشت. بنابر آنچه که در فوق آمد عامل اصلی تعیین کننده مذهب و مذهبیون در بر خورد به پدیده‌ها و افراد یک جامعه همان خواست‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی شان می باشد و نه مدارکی مانند انجیل و قرآن و غیره. در واقع مسیحیت همان است که کشیشان قرون وسطی می گفتند و اسلام هم همین است که جمهوری اسلامی می گوید.....

در مورد نقش مذهب در دوران پهلوی و روی کار آمدن رژیم اسلامی باید تأکید کرد که ستمگران طی سالیان طولانی توسط رژیم ستم شاهنشاهی و بعد از آن در دوره اخیر توسط جانورانی مانند، خمینی‌ها، رفسنجانی‌ها، خامنه‌ای‌ها، مصباح یزدی‌ها، احمدی نژاد و..... با استفاده از دستگاه‌های دولتی سرکوبگر خویشت از احساسات پاک مردم سوء استفاده کرده و آنها را به انقیاد کشیده‌اند. چه چیزی بهتر از ارگان‌های مذهبی وابسته به دولت می توانست چنین شرایطی را برای به انقیاد کشانیدن آنها و تحت ستم قرار گرفتن از این طریق را به وجود آورد. وابستگی حکام و مراجع مذهبی در ادامه دوران ستم شاهی بدانجا رسید که در ایران در زمان رژیم منفور پهلوی نیروهای مترقی و انقلابی، به ویژه کمونیسست‌ها شدیداً سرکوب می شدند و یک انسان آزادیخواه به جرم خواندن یک کتاب به زندان می افتاد، اما مذهبیون درپخش عقاید خویشت

آزاد بودند. آقای شریعتی در حسینیه ارشاد به سخنرانی می پرداخت و راه را برای روی کار آمدن "اسلام مدرن و راستین" هموار می نمود. بسیاری دیگر از مذهبیبون در تهران و سایر شهرها در منابر و در تکیه‌ها در حقیقت با تمحیق توده‌ها بر سر تقسیم غنائم ستمکشان با حکام به جدل می پرداختند و آشکارا ظل‌اله را می ستودند. بنابراین درک این مطلب که چرا رژیم جمهوری اسلامی و در رأس آن خمینی رهبری انقلاب را ربود آسان می‌گردد. در عرصه بین المللی نیز یک رژیم مذهبی و خرافی و ضد کمونیستی آلترناتیو مورد حمایت ممالک امپریالیستی بود. زمینه ذهنی روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی در دوران رژیم دیکتاتوری پهلوی آماده بود و خمینی و دارو دسته‌اش از فقدان رهبری انقلابی در جامعه سود بردند و آهسته، آهسته مردم تشنه آزادی و عدالت اجتماعی را به زیر چتر خود کشاندند.....

اما ادامه این یورش مذهبی به کجا خواهد انجامید؟ امروزه در حالی که یک کودک در دبستان دروس الهی و در خانه از طریق رسانه‌های گروهی صدای آخوند ریشدار و بی ریش عمامه و بی عمامه در مغزش زمزمه می‌شود، در زمانی که قدرت فراگیری‌اش بیش از هر دوران دیگری از زندگی‌اش می باشد، چگونه خواهد توانست در آینده خود را از بند فرهنگی که تحت لوای مذهب و اعتقاداتی که شرایط بهتر زندگی و جامعه بی تبعیض را به کاری الهی موکول کرده است، به راحتی خلاص کند. آیا اجتماع به وی حق داده است تا درستی این اندیشه را تحقیق کند و خود راه خویش را به سوی حقیقت جستجو نماید یا خیر؟ چه کسی و یا چه اصولی این حق را از او سلب می‌کند؟ همان کسان و یا قوانینی که جدائی دین از دولت و آموزش را از یاد می برند. پیوستگی دین و دولت در حقیقت عاملی است در دست نابکارانی که در پی منافع طبقاتی خویشند تا کارگران و زحمتکشان را در وضعیت نابسامان‌شان نگهدارند.

درست به همین دلیل است که کمونیست‌ها در موضعشان برای جدائی دین از دولت و آموزش (هر نوع دینی که باشد) قاطع هستند و آن را قدمی دموکراتیک به حساب می آورند. این جدائی از آنجا که به نفع زحمتکشان است با پیگیری باید دنبال شود. آنهایی که به این مسئله پی نبرده‌اند خواسته و یا ناخواسته به زیان توده‌ها عمل می‌کنند.

عده‌ای با طرح جدائی دین از سیاست و نه جدائی دین از دولت و آموزش به آشفته فکری و تحریکات ضد مذهبی دامن می زنند و مستقیم و غیر مستقیم خواهان ممنوعیت شرکت مذهبیبون در سیاست هستند که این امر اشتباهی است.

ما معتقدیم که افراد در انتخاب مذهب خویش آزادند. برای اداره و رهبری یک جامعه دموکراتیک باید همه توده‌های محروم و تحت ستم، چه مذهبی و چه غیر مذهبی را به شرکت در سیاست تشویق کرد و موانع را از پیش پای آنها برداشت. ما کمونیست‌ها قصد توهین به احساسات مذهبی توده‌ها را نداریم. لیکن موظف و مسئولیم که به خاطر نجات بشریت از خرافات و جادو و جنبل و برای پیشرفت و تکامل به جلو، بنا به وجدان انقلابی و کمونیستی که داریم، برای زندگی بهتر مذاهب را (راستین و غیر راستین) بشکافیم و آنها را تجزیه و تحلیل نماییم. همان طور که برای دستیابی به امکانات بهتر اتم را مورد مطالعه قرار داده، آن را شکافته و مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم. ما کسی را وادار به قبول نظریات خویش نمی‌کنیم. مسئله ما این است که با تمام وجود در مقابل هر ایده‌ای که بخواد از احساسات مذهبی توده‌های تحت ستم سوء استفاده نماید سرسختانه ایستادگی خواهیم کرد. ما معتقدیم که آموزش مذهبی نباید به طور سیستماتیک از طریق ارگان‌های وابسته به دولت اعمال شود و این حق را برای همه محترم می‌شماریم که خود دین خود را تعیین نموده و یا آزاد باشند که بی دین و یا ضد دین بمانند. و این را زمانی امکان پذیر می‌دانیم که جدائی دین از دولت اعلام و عملاً توسط دولتی مترقی و دموکراتیک اجرا گردد. مذهب همان گونه که برای یک انسان مذهبی و یا سازمان مذهبی مهم است، بودن و نبودنش در دولت نیز برای یک انسان و یا تشکیلات غیر مذهبی حائز اهمیت می‌باشد. چه در وحله اول در سرنوشت و آینده کل توده‌های زحمتکش و در وحله دوم در سرنوشت اقلیت‌های مذهبی و غیر مذهبی مؤثر خواهد افتاد و در صورت عدم جدائی آن از دولت منافع آنها را به یغما خواهد برد.....

امروز نزدیک به ۳۰ سال از عمر نکبت بار رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی می‌گذرد. اوضاع دهشتناک و سیاه موجود در ایران نشان می‌دهد که چگونه توده‌های مردم با پشت کردن به فرامین الهی که به ملایان وحی می‌شود، مذهب "راستین و غیر راستین" را برای خود امری خصوصی به حساب می‌آورند و اگر نخواهند به دلایل عقیدتی خویش نابسامانی‌ها را از مذهب ببینند بیشتر مایلند به مسئله سیاست حکام در امور دولت جداگانه از مذهب بنگرند. آیا این نوع برخورد و حرکت توده‌ها که در اوایل انقلاب در دسته‌های چند صد نفری و یا چند میلیونی رهبری مسلمین جهان را پذیرا بودند خود در حال حاضر بازگو کننده این مسئله نیست که عملاً خواست توده‌ها جدائی دین از دولت و آموزش می‌باشد؟

بارها ملایان در نماز جمعه‌ها اعلام کرده‌اند که اگر وضع خراب است و یا گرانی و دزدی و غارت است به اسلام فحش و ناسزا نگوئید، این مسائل ربطی به اسلام ندارد. و یا این که سردمداران رژیم بارها اعلام کرده‌اند که اگر شکست بخورند اسلام شکست خواهد خورد..... زیرا آنها به خوبی می‌دانند که بعد از آنها مردم جان به لب رسیده و اسلام زده به راحتی اجازه اشاعه افکار مذهبی را از طریق دولت نخواهند داد و نخواهند پذیرفت. بلوهای اخیر که تحت لوای مبارزه با بدحجابی و یورش به دختران و پسران جریان دارد حاکی از این است که مردم به ویژه جوانان با عملکرد غیر مذهبی خود و با بی‌اعتنائی به فرامین الهی عرصه را بر رژیم جمهوری اسلامی تنگ کرده و از حاکمیت دین سالاری فاصله گرفته‌اند. درحقیقت امروز توده‌ها با تجربه شخصی خود به درجه‌ای از ضدیت و مخالفت با اسلام رسیده‌اند که دیگر تحمل شنیدن حتی

حاکمیت "اسلام راستین" را ندارند. تلاش مجاهدین برای جا انداختن اسلام راستین با شکست افتضاح آمیزی روبرو شده است. به مسخره و استهزا گرفتن "انقلاب ایدئولوژیک" سازمان مجاهدین و شفای بیماران توسط معجزه "پیغمبر راستین" یعنی آقای رجوی از سوی توده‌ها نشان میدهد که زحمتکشان از خیر اسلام راستین و غیر راستین گذشته‌اند و خود نیز در عمل و با کسب تجربه در این فراگیری کوشا بوده و خواهند بود.

همان طور که در فوق اشاره کردیم مبارزه با مذهب باید با شناخت تاریخی و اجتماعی از این پدیده و در بستر مبارزه طبقاتی صورت گیرد و از هر نوع توهین و اهانت به احساسات توده‌ها اجتناب گردد، چرا که برخورد غلط و آناشیستی نه تنها موجب تضعیف مذهب نخواهد شد بلکه آن را تقویت و عمرش را طولانی تر خواهد نمود. مبارزه ضد مذهبی ما فقط به مذهب اسلام خلاصه نمی شود. از نظر ما هیچ تفاوت ماهوی بین مسیحیت، اسلام، بودا، زرتشت، یهودیت، بهائیت ... وجود ندارد و نمی توان تحت لوای مبارزه با اسلام به یهودیت و یا مسیحیت و یا هر دین دیگری امتیاز داد و یا درمقابلشان سکوت کرد. چنین شکل مبارزه‌ای که فقط به اسلام محدود گردد به نفع امپریالیسم و صهیونیسم است. تبلیغات نژاد پرستانه و ضد اسلامی در غرب که این روزه در شیپور کشورهای متجاوز امپریالیستی نواخته میشود ما را موظف میکند که هوشیار باشیم و در دام تبلیغات کشورهای امپریالیستی که به بسیج افکار عمومی برای اشغال و قتل و غارت ممالک اسلامی مشغولند، نیافتیم.....

در پایان جهت اطلاع و برای تعمیق این بحث همه علاقمندان، آزادیخواهان و پژوهشگران را به مطالعه اثر ارزشمند رفیق دکتر غلام حسین فروتن، "رنالیسم اسلامی" و فلسفه مارکسیست فرا می خوانیم. رفیق فروتن در این کتاب با قلمی شیوا و با منطقی قوی و علمی پاسخ شایسته‌ای به "اسلام راستین" دکتر شریعتی و شرکاء داده و به نقد همه جانبه آن پرداخته است. این اثر ارزشمند را می توان از طریق اداره انتشارات حزب کار ایران (توفان) تهیه کرد.

* * * * *

گزارش زیر درمورد کشتار اخیر مردم در نوار غزه و به طور کلی جنایت اسرائیل در فلسطین است که در روزنامه انگلیسی **ایند پندنت - چهارشنبه ۷ ژانویه ۲۰۰۹ منتشر گردید. رفیقی زحمت کشیده ترجمه گزارش را به هیئت تحریریه ارسال نمود و ما به خاطر اهمیت موضوع آن را در این شماره به چاپ می رسانیم.**

گزارشگر: روبرت فیسکی

می پرسیم، چرا آنها این قدر از غرب متنفرند

اسرائیل یک بار دیگر دروازه جهنم را بر روی فلسطینی‌ها گشود. چهل شهروند غیرنظامی پناهنده در ساختمان مدرسه سازمان ملل کشته شدند، سه نفر در جای دیگر. چهل و سه کشته برای یک شبانه روز در غزه و ارتشی معتقد به "خلوص جنگ افزارها" (purity of arms) دست آورد بدی نیست. ولی چرا ما باید تعجب کنیم؟

آیا فراموش کرده‌ایم ۱۷۵۰۰ کشته (تقریباً همه آنها شهروند غیرنظامی و بیشتر آنها بچه و زن) در تجاوز نظامی سال ۱۹۸۲ اسرائیل به لبنان را، قتل عام ۱۷۰۰ شهروند غیرنظامی در اردوگاه صبرا و شتیلا (Sabra-chatila) را، قتل عام ۱۰۶ لبنانی شهروند غیرنظامی پناهنده (بیشتر از نصف آنها بچه) پایگاه سازمان ملل قنا (Gana) در سال ۱۹۹۶ را، قتل عام پناهندگان مارواحین (Marwahin) که به دستور اسرائیلی‌ها از خانه‌هایشان رانده شده توسط خدمه هلی کوپتر اسرائیلی در سال ۲۰۰۶ را، و در همان سال در تجاوز اسرائیل به لبنان و بمباران این کشور ۱۰۰۰ کشته (تقریباً همه آنها شهروند غیرنظامی) را؟

آنچه جای تعجب دارد این است که کلی از رهبران غرب، کلی رئیس جمهور و صدراعظم - و با تأسف - کلی نویسنده و روزنامه نگار، این دروغ قدیمی را خریدند که، اسرائیلی‌ها خیلی احتیاط به خرج می دهند تا از تلفات غیر نظامی‌ها جلوگیری کنند. "اسرائیل به هر امکانی دست می زند و تلاش دارد تا از تلفات غیرنظامی جلوگیری کند" این سخنان یکی دیگر از سفرای اسرائیلی است تنها چند ساعت قبل از کشتار غزه (Qaza). هر رئیس جمهور و صدراعظم دروغگوئی که این سخنان را به بهانه جلوگیری از

آتش بس تکرار کند دستش به خون مردم غزه آغشته است. اگر جورج بوش ۴۸ ساعت قبل از حادثه آتش بس فوری اعلام میکرد، اکنون این چهل شهروند غیرنظامی (پیر، زن و بچه) در قید حیات بودند.

چیزی که اتفاق افتاد نه تنها شرم آور، بلکه شنیع و رسواگر هم بود. آیا انگیزه جنایت جنگی می تواند آن قدر قوی باشد که آن را توضیح دهد؟ در آن صورت اگر این سبعیت را حماس (Hamas) انجام داده بود آن را چه می خواندیم.

اینطور: جنایت جنگی، من متأسفم، جنایت جنگی بود. بعد از گزارشات متعدد قتل عامهای توده‌های ارتش‌های خاورمیانه (به وسیله نیروهای سوری، به وسیله نیروهای عراقی، به وسیله نیروهای ایرانی، به وسیله نیروهای اسرائیلی) فکر می کنم بدبینی بهترین عکس العمل من نسبت به آنها باشد. ولی اسرائیل مدعی است برای مبارزه علیه "ترور بین‌المللی" ما می جنگد، مدعیست، آنها در غزه برای ما می جنگند، برای ایده‌آل‌های غربی ما، برای آسایش ما و با استانداردهای ما. بنابراین ما شریک جرم وحشیگری‌های حال اسرائیل در غزه هستیم.

من در گذشته بی عدالتی‌هایی را که ارتش اسرائیل مرتکب می شود را گزارش کرده‌ام، باز به منظور یادآوری، بعضی از آنها را تکرار می کنیم: که فلسطینی‌ها خود پناهندگانشان را کشته‌اند، که فلسطینی‌ها جنازه‌ها را از قبرستان‌ها بیرون آوردند و روی خرابه‌ها قرار دادند، که آنها نهایتاً فلسطینی‌ها خود مقصرند، زیرا آنها از گروه مسلح پشتیبانی می کنند، و یا این که فلسطینی‌های مسلح عمداً از پناهندگان بی گناه به عنوان سپر دفاعی استفاده می کنند.

قتل عام صبرا و شتیلا به دست، راستی‌های اسرائیلی و متحدین فلائزیت لبنانی آنها صورت گرفت، به طوری که کمیسیون تحقیق اسرائیل فاش ساخت، نیروهای اسرائیلی به مدت ۴۸ ساعت ناظر بر این عملیات بوده و دست به هیچ کاری نزده‌اند. و وقتی اسرائیل مقصر شناخته شود، دولت موناخیم بگین دنیا را متهم نمود که به ما افترا می زند. بعد از این که توپخانه اسرائیل به روی پایگاه سازمان ملل در سال ۱۹۹۶ آتش گشود، اسرائیلی‌ها ادعا کردند که تفنگداران حزب الله در این پایگاه پناه گرفته بودند، که دروغ بود.

جنگ ۲۰۰۶ که بیش از هزار کشته به جا گذاشت، وقتی شروع شد که حزب الله دو سرباز اسرائیلی را در مرز دستگیر کرد و این بهانه‌ای شد برای جنگ اسرائیل علیه لبنان و اسرائیل خیلی ساده مسئولیت آن را به گردن حزب الله انداخت. در قتل عام دوم قنا اسرائیل ادعا کرد که جنازه بچه‌ها را از قبرستان بیرون آورده بودند، که حقیقت نداشت. برای قتل عام مارواحین (Marwahin) هرگز بهانه‌ای آورده نشد. بعد از این که به مردم دستور داده شد از دهکده خارج شوند، آنها را در اطراف کامیون قرار دادند، پناهنده‌ها برای این که به خلبان نشان دهند که شهروند غیرنظامی‌اند بچه‌های خود را در بغل گرفته بودند، ولی تفنگدار هلی کوپتر آنها را از فاصله نزدیک مورد هدف قرار داد. در این قتل عام تنها دو نفر زنده ماندند و آنها کسانی بودند که خود را به مردگی زده بودند. اسرائیل ادعا کرد، جنگجویان حزب الله در این آمبولانس بودند، که حقیقت نداشت. من در تمام این موارد تحقیق کرده‌ام، با بازماندگان صحبت کرده‌ام و هم چنین با چند تن از همکارانم، من گزارش همه این سبعیت‌ها را داده‌ام.

عاقبت کار ما البته! این شد که مورد بدترین اتهامات قرار بگیریم: ما را متهم به این کردند که ضد یهودی هستیم. بدون کمترین شک و تردید می نویسم: که در آینده باز این گونه جعلیات افتضاح آمیز را خواهیم شنید، ما شاهد اتهام دروغین به حماس خواهیم بود (خدا می داند، بدون افزودن چنین جنایتی به آنها، به اندازه کافی دلایل برای مقصر شناختنشان وجود دارد). و ما به دروغ خواهیم شنید که جنازه‌ها را از قبرستان آورده بودند و مطمئناً و به دروغ خواهیم شنید حماس در مدرسه سازمان ملل بود. و قطعاً به ما اتهام یهودی ستیزی خواهند زد و رهبران ما با در هم کشیدن ابرو یادآور می شوند، این حماس بود که در اصل آتش بس را نقض کرد.

لیکن می دانیم که چنین نبود. در ۴ نوامبر اسرائیل در بمباران اول غزه، ۶ فلسطینی را کشت و دوباره در ۱۷ نوامبر با بمباران، چهار نفر دیگر را به قتل رساند.

آری اسرائیلی‌ها سزاوار امنیت هستند. کشته شدن بیست اسرائیلی در عرض ده سال در اطراف غزه رقم ترسناکی است. ولی کشته شدن ۶۰۰ فلسطینی در عرض یک هفته، هزاران در عرض سال‌ها، از سال ۱۹۴۸ (زمان به وجود آمدن کشور اسرائیل که با قتل عام فلسطینی‌ها در دیر یاسین شروع شد و به اسرائیل کمک کرد تا فلسطینی‌ها را از این ناحیه به کوچاند) که در مقایسه رقم بزرگیست، لیکن ناچیز جلوه میکند.... و البته وقتی یک شهروند عرب خشم نامحدود خود را متوجه آتش افروزی غرب میکند، می گوئیم این چه ربطی به ما دارد و می پرسیم چرا آنها از ما متنفرند؟ اما اجازه بدهید بگوئیم که این نه به خاطر اینست که جواب را نمیدانیم.



زنده باد نبرد استقلال طلبانه خلق فلسطین !

آغاز فروپاشی سوسیالیسم در شوروی (۱۲) یک بازنگری مجدد

مبارزه‌ی طبقاتی در دوران سوسیالیسم و نقش دیکتاتوری پرولتاریا

گفته می‌شود که استالین به مبارزه‌ی طبقاتی در دوران سوسیالیسم اعتقادی نداشت. وی تصور می‌کرد با استقرار سوسیالیسم مبارزه‌ی طبقاتی به پایان رسیده است. خروشچف که رویبونیست خیانتکاری بود، در گزارش مخفی خویش به کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی حتی مدعی شد که استالین طبقات را نفی کرد و عبارت «دشمنان خلق» را از خود ساخت تا مخالفین خویش را سر به نیست کند. این مفتری همان کسی است که خود از «دولت تمام خلق» و «حزب تمام خلق» صحبت می‌کرد و ماهیت حزب طبقه‌ی کارگر و دیکتاتوری پرولتاریا را به زیر سؤال برد. خوب است که به آثار استالین رجوع کنیم. ببینیم که درک استالین از مبارزه‌ی طبقاتی در دوران گذار چگونه بود.

لنین در این باره می‌گوید:

«سوسیالیسم یعنی محو طبقات. دیکتاتوری پرولتاریا باقی مانده و باقی می‌ماند، دیکتاتوری زمانی غیر لازم خواهد بود که طبقات از بین بروند. طبقات بدون دیکتاتوری پرولتاریا از بین نخواهند رفت».

و یا در اثر جاودانی خویش «انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد» می‌آورد: «گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم یک دوران تاریخی تام و تمام است. مادام که این دوران به سر نرسیده است، برای استثمارگران ناگزیر امید اعاده قدرت باقی می‌ماند و این امید هم به تلاش‌هایی برای اعاده قدرت مبدل می‌شود. استثمارگران سرنگون شده که انتظار سرنگونی خود را نداشتند، آن را باور نمی‌کردند، فکر آن را هم به مخیله خود خطور نمی‌دادند، پس از نخستین شکست جدی با انرژی ده بار شدیدتر و با سببیت و کین و نفرتی صد کثرت فزون‌تر برای عودت «بهشت» از دست رفته، برای خاطر خانواده‌های خود، که آسان خوش و راحت می‌زیستند و اکنون «عوام‌الناس رذل» اینسان آنها را به خانه‌خرابی و فقر (یا به کار «ساده»...) محکوم می‌سازند، به نبرد دست می‌زنند» (انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد).

استالین هرگز از محو دیکتاتوری پرولتاریا در دوران گذار سوسیالیستی که برای محو طبقات ضروری است سخنی نگفته است بر عکس وی هوادار تحکیم و حفظ دیکتاتوری پرولتاریا بود. در مسایل لنینیسم می‌آورد:

«اینها هستند علائم مشخصه‌ی انقلاب پرولتاریائی».

اگر تصدیق شده است که دیکتاتوری پرولتاریا مضمون اساسی انقلابی پرولتاریائی می‌باشد، پس علائم اساسی دیکتاتوری پرولتاریا از چه قرار است؟

اینک کلی‌ترین تعریفی که لنین درباره‌ی دیکتاتوری پرولتاریا نموده است:

«دیکتاتوری پرولتاریا انتهای مبارزه‌ی طبقاتی نیست، بلکه با شکل‌های جدیدی ادامه‌ی آن است. دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریای پیروز شده‌ی است که قدرت سیاسی را به دست گرفته و بر ضد بورژوازی که مغلوب شده ولی نابود نگشته و از بین نرفته و از مقاومت دست بر نداشته و مقاومت خود را تقویت کرده است، مبارزه می‌کند.» (رجوع به جلد ۲۴ ص. ۳۱۱ چاپ روسی).

لنین به مخلوط کردن دیکتاتوری پرولتاریا با حکومت «عموم مردم» و «منتخب عموم» و حکومت «غیر طبقاتی» اعتراض نموده، می‌گوید:

«آن طبقه‌ای که سلطه‌ی سیاسی را به دست خود گرفت وقتی این عمل را اجرا کرد که متوجه بود به تنهایی* آن را به دست می‌گیرد. این موضوع در مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا مستتر است، و این مفهوم هم زمانی دارای معنی است که یک طبقه بداند که تنها او است که حاکمیت سیاسی را به دست می‌گیرد و نه خود و نه دیگران را با سخنانی از قبیل حکومت «عموم مردم» و منتخب عموم و مورد تقدیس همه‌ی مردم» فریب ندهد.» (رجوع به جلد ۲۶ ص. ۲۸۶ چاپ روسی).

وی در همان اثر مسایل لنینیسم ادامه می‌دهد:

«دیکتاتوری پرولتاریا عبارت است از دستورات رهبری کننده‌ی حزب به اضافه‌ی اجرای آن دستورات به وسیله‌ی سازمان‌های توده‌ای پرولتاریا و به اضافه‌ی عمل کردن به آن در زندگی روزمره از طرف اهالی کشور. چنان چه می‌بینید ما در اینجا با یک سلسله انتقالات و پله‌های بینابینی سر و کار داریم که نکته‌ی قابل اهمیتی را در دیکتاتوری پرولتاریا تشکیل می‌دهند. بنابراین، ما بین دستورات حزب و عملی کردن آنها در زندگی، اراده و فعالیت رهبری شونده‌گان، اراده و فعالیت طبقه، یعنی تمایل (یا عدم تمایل) آن به پشتیبانی از این دستورات، توانائی (یا عدم توانائی) آن در اجرای این دستورات، یا توانائی (یا عدم توانائی) آن در عملی ساختن آنها قرار دارد که این عملی ساختن هم باید کاملاً مطابق آن چه باشد که حزبی که رهبری را بر عهده‌ی خویش گرفته است نمی‌تواند اراده و اوضاع و احوال و سطح آگاهی رهبری شونده‌گان را در نظر نگیرد، نمی‌تواند اراده و اوضاع و احوال و سطح آگاهی طبقه‌ی خود را به حساب نیاورد. از این رو کسی که نقش رهبری کننده‌ی حزب را با دیکتاتوری پرولتاریا یکی می‌سازد، آن کس دستورات حزب را جایگزین اراده و فعالیت طبقه می‌نماید.

سوم. لنین می‌گوید:

“دیکتاتوری پرولتاریا، مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریای پیروز شده‌ای است که حاکمیت سیاسی را به دست خویش گرفته است.” (رجوع به جلد ۲۴ ص. ۳۱۱ چاپ روسی).

این مبارزه‌ی طبقاتی چه می‌تواند باشد؟ این مبارزه می‌تواند عبارت از یک سلسله اقدامات مسلحانه‌ی پرولتاریا علیه دستبردهای بورژوازی سرنگون شده یا علیه مداخله‌ی بورژوازی بیگانه باشد. می‌تواند، تا زمانی که حاکمیت پرولتاریا هنوز مستحکم نشده است، جنگ داخلی باشد؛ می‌تواند، پس از حکومت، فعالیت پرودامنه‌ی تشکیلاتی و ساختمانی پرولتاریا و جلب توده‌های وسیع به این فعالیت باشد. در تمام این موارد، عامل اجراء کننده، طبقه‌ی پرولتاریا است. چنین سابقه‌ای وجود ندارد که حزب، فقط تنها، بدون پشتیبانی طبقه و صرفاً با نیروی شخصی به تمام این اقدامات مبادرت ورزیده باشد. حزب معمولاً این اقدامات را فقط رهبری می‌کند و این رهبری هم مادامی است که از پشتیبانی طبقه برخوردار است. زیرا حزب نمی‌تواند طبقه را بپوشاند و خود جانشین وی گردد. زیرا حزب، با تمام نقش مهم رهبری کننده‌اش، خود جزئی از طبقه می‌باشد. بدین مناسبت کسی که نقش رهبری کننده‌ی حزب را با دیکتاتوری پرولتاریا یکی می‌کند آن کس حزب را جایگزین طبقه می‌نماید.”

وی ادامه می‌دهد:

“دیکتاتوری پرولتاریا، به مثابه‌ی آلت انقلاب پرولتاریائی، مسئله‌ی دیکتاتوری پرولتاریا قبل از همه مسئله‌ی مضمون اساسی انقلاب پرولتاریائی می‌باشد. انقلاب پرولتاریائی، نهضت و توسعه و موفقیت‌های آن فقط به وسیله‌ی دیکتاتوری پرولتاریا جسم و جان به خود می‌گیرد. دیکتاتوری پرولتاریا آلت انقلاب پرولتاریائی، ارگان آن و مهم‌ترین تکیه‌گاه آن است، و بدین منظور به وجود آمده است که اولاً مقاومت استعمارکنندگان سرنگون شده را سرکوب نماید و کامیابی‌های خود را تثبیت کند و ثانیاً انقلاب پرولتاریائی را تا انجام کار، یعنی رساندن انقلاب تا پیروزی کامل سوسیالیسم، ادامه دهد. انقلاب بدون دیکتاتوری پرولتاریائی نیز می‌تواند بر بورژوازی غلبه کرده، حکومت وی را سرنگون کند. ولی سرکوبی مقاومت بورژوازی و حفظ فتوحاتی که شده است و سپس پیشرفت به سوی فتح قطعی سوسیالیسم دیگر برای انقلاب میسر نیست مگر این که در درجه‌ی معینی از ترقی خود تکیه‌گاه و ارگان مخصوصی به شکل دیکتاتوری پرولتاریا برای خویش درست نماید.

“مسئله‌ی حکومت مسئله‌ی اساسی هر انقلابی است” (لنین). آیا معنای این جمله این است که در اینجا موضوع فقط به همان در دست گرفتن حکومت محدود میشود؟ خیر این نیست. تصرف حکومت فقط آغاز کار است. بورژوازی سرنگون شده در یک کشور، در نتیجه‌ی علل بسیاری، مدت‌ها قوی‌تر از پرولتاریائی که آن را سرنگون ساخته است، باقی می‌ماند. به این جهت اهمیت مطلب در آن است که بتوان حکومت را در دست نگاه داشت، بنیان آن را محکم نمود و آن را مغلوب نشدنی کرد. برای نیل به این مقصود چه چیز لازم است؟ برای رسیدن به این هدف اقللاً لازم است سه کار عمده را، که در همان „روز بعد“ از پیروزی در مقابل دیکتاتوری پرولتاریا عرض اندام می‌کند، انجام داد:

(الف) در هم شکستن مقاومت ملاکین و سرمایه‌دارانی که در نتیجه‌ی انقلاب از اوج فرمانروائی سرنگون شده و اموالشان ضبط گردیده است و از میان بردن کلیه‌ی مساعی و هرگونه کوشش آنها در برقراری مجدد حکومت سرمایه؛

(ب) سازمان دادن امر ساختمان به شیوه‌ای که کلیه‌ی زحمتکشان را در اطراف پرولتاریا جمع و متحد نماید و انداختن کار به مجرائی که وسائل از بین رفتن و محو طبقات را مهیا سازد؛

(ج) مسلح کردن انقلاب، تشکیل ارتش انقلاب برای مبارزه با دشمنان خارجی و مبارزه‌ی با امپریالیسم.

دیکتاتوری پرولتاریا برای آن لازم است که این مسائل را به موقع عمل گذاشته و اجرا نماید.

لنین می‌گوید:

“عبور از سرمایه‌داری به سوسیالیسم یک عصر کامل تاریخی است. تا وقتی که هنوز این عصر تمام نشده است استثمار کنندگان ناگزیر به تجدید رژیم قدیم امیدوار بوده و این امیدواری را هم به اقدام و کوشش برای برقراری وضع قدیم بدل خواهند ساخت. پس از اولین مغلوبیت جدی، استثمارکنندگان سرنگون شده، که ابدأ واژگونی خود را منتظر نبوده و آن را باور نکرده، حتی تصورشان را هم نمی‌کردند با جدیتی ده چندان و با حرص سبعانه و کینه و تنفری که صد برابر افزون شده، برای عودت „بهشتی“ که از آنها منتزع شده و برای خانواده‌های خود که تا حال بسی شیرین زندگی می‌کردند و اکنون „رجاله‌های عوام“ آنها را به ورشکستگی و فقر (یا به کار و زحمت „عادی“...) محکوم می‌کنند، داخل نبرد می‌شوند. و در دنبال سرمایه‌داران استثمار کننده، توده‌ی وسیع خرده بورژوازی کشیده میشود، همان توده‌ای که ده‌ها سال تجربه‌ی تاریخی همه‌ی ممالک شاهد بر آن است که پیوسته در حال تزلزل و تردید بوده، امروز به دنبال پرولتاریا می‌رود و فردا از مشکلات انقلاب مرعوب می‌گردد و از اولین شکست یا نیمه شکست کارگران خود را باخته و عصبانی شده، دست و پای خود را گم کرده، شروع به نق نق و آه و ناله می‌کند و خود را از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر می‌اندازد.” (رجوع به جلد ۲۳ ص. ۳۵۵ چاپ روسی).

بورژوازی حق دارد برای تجدید رژیم قدیم سعی و کوشش کند زیرا پس از سرنگونی خود باز مدت‌های مدیدی از پرولتاریائی که او را سرنگون کرده است قوی‌تر می‌ماند. لنین می‌گوید:

“هرگاه استثمار کنندگان فقط در یک کشور سرکوب شده‌اند؛ و چنان که می‌دانیم معمولاً این طور است؛ زیرا که وقوع انقلاب در چندین کشور بسیار به ندرت اتفاق می‌افتد؛ در این صورت آنها باز هم قوی‌تر از استثمار شوندگان می‌باشند.” (همانجا ص. ۳۵۴).

نیروی بورژوازی سرنگون شده در چیست؟

اولاً، “در نیروی سرمایه‌ی بین المللی و روابط نیرومند و استوار بین المللی بورژوازی” (رجوع به جلد ۲۵ ص. ۱۷۳ چاپ روسی).

ثانیاً، در این که: “استثمار کنندگان تا مدت مدیدی بعد از انقلاب باز ناگزیر در عمل یک سلسله رجحان‌های بزرگ را برای خود حفظ می‌کنند: پول (زیرا پول را یک باره نمی‌توان از بین برداشت)، مقداری و غالباً مقدار متناهی، اشیاء منقول، روابط، مهارت

تشکیلاتی و اداری، علم بر تمام «اسرار» (عادات، طرق، وسائل و امکان‌ها) اداری، معلومات و تحصیلات عالی‌تر، نزدیکی با شخصی که دارای معلومات عالی فنی هستند (و به سبک بورژوازی زندگی و فکر می‌کنند)، مهارت بسیار در کار نظام (که این مسئله دارای اهمیت بسیاری است) و غیره و غیره؛ همه اینها در دست آنان باقی می‌ماند» (رجوع به جلد ۲۳ ص. ۳۵۴ چاپ روسی).

ثالثاً، «در قوهی عادت و نیروی تولید کوچک می‌باشد، زیرا متأسفانه هنوز تولید کوچک در جهان زیاد و خیلی هم زیاد است و تولید کوچک است که همواره، هر روز و هر ساعت به خودی خود به مقیاس هنگفتی سرمایه‌داری و بورژوازی را به وجود می‌آورد... زیرا «از بین بردن طبقات فقط این نیست که ملاکین و سرمایه‌داران را بیرون نمود. این کار را ما نسبتاً به سهولت انجام دادیم؛ بلکه باید مولدین کوچک کالا را نیز بر طرف ساخت ولی اینان را نمی‌توان بیرون ریخت، نمی‌توان سرکوب ساخت، با آنها باید از در مامشات در آمد، آنها را فقط می‌توان (و لازم است) در اثر کار طولانی و آهسته، با احتیاط از راه کار تشکیلاتی از نو تربیت نمود.» (رجوع به جلد ۲۵ ص. ۱۷۳ و ۱۸۹ چاپ روسی).

به این جهت لنین می‌گوید:

«دیکتاتوری پرولتاریا، فداکارانه‌ترین و بی‌امان‌ترین جنگ طبقه‌ی جدید بر ضد دشمن مقتدرتر یعنی بورژوازی است که مقاومت آن پس از واژگون شدن ده برابر گردیده است»، که «دیکتاتوری پرولتاریا یک مبارزه‌ی سرسخت خونین و بدون خون ریزی، جبری و مسالمت آمیز، نظامی و اقتصادی، تعلیم دهنده و اداره کننده، بر ضد قوا و سنن جامعه‌ی قدیم می‌باشد.» (همان جلد ص. ۱۷۳ و ۱۹۰).

تصور نمی‌رود حاجت به اثبات باشد که اجرای این مقاصد در یک مدت قلیل و انجام تمام این امور در عرض چند سال، به کلی غیر ممکن است لذا به دیکتاتوری پرولتاریا و دوره‌ی انتقال از سرمایه‌داری به کمونیسم نباید به عنوان یک دوره‌ی گذرنده‌ای به شکل یک رشته فرامین و احکام «خیلی انقلابی» نگاه کرد، بلکه باید آن را مانند یک عصر کامل تاریخی پر از جنگ‌های داخلی و تصادمات خارجی، عملیات سرسخت تشکیلاتی و ساختمان اقتصادی، حمله و عقب نشینی، فتح و شکست دانست. این عصر تاریخی نه فقط برای آن لازم است که طی آن مقدمات اقتصادی فرهنگی برای پیروزی کامل سوسیالیسم به وجود آید بلکه هم چنین برای این که پرولتاریا فرصت داشته باشد اولاً؛ خود را به عنوان نیروئی که استعداد اداره‌ی مملکت را داشته باشد، پرورش دهد و آبدیده سازد و ثانیاً؛ تربیت طبقات خرده بورژوازی را در خطی که ضامن تشکیل تولید سوسیالیستی باشد تجدید و اصلاح نماید».

در این بازگویی‌ها در آثار لنین و استالین می‌توان به روشنی دید که رفیق استالین در تنظیم لنینیسیم دقیقاً بر همان افکار و اندیشه‌هایی تکیه می‌کند که مارکس، انگلس و لنین به آن اعتقاد داشتند و اساس دیکتاتوری پرولتاریا را برای ادامه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی در عصر گذار تبلیغ می‌کردند. استالین در این اثر خود می‌گوید که باید بورژوازی سرنگون شده را در بعد از انقلاب اکتبر سرکوب کرد و مانع از آن شد که مجدداً قدرت سیاسی را به کف آورد.

در تاریخ حزب کمونیست شوروی که زیر نظر رفیق استالین تنظیم شده بود به سختی به «تئوری خاموش شدن مبارزه‌ی طبقاتی» در دوران سوسیالیسم حمله می‌شود. در آنجا دسته‌های ضد حزبی به شدت افشاء شده و مفتضح می‌گردند. در این اثر می‌خوانیم:

«روح کولاک منش دسته‌ی بوخارین - ریکوف نتوانست طاقت بیاورد و طرفداران این دسته اکنون دیگر آشکارا برله کولاک‌ها قد برافراشتند. آنها خواستار الغاء اقدامات فوق العاده بودند و ساده‌دلان را می‌ترساندند از این که در غیر این صورت ممکنست «انحطاط» کشاورزی آغاز گردد و مدعی بودند که هم اکنون انحطاط آغاز شده است. این اشخاص بدون این که رشد کلخوزها و ساوخوزها، یعنی این عالی‌ترین شکل‌های کشاورزی را ببینند، در حالی که سیر نزولی اقتصاد کولاکی را مشاهده می‌کردند، انحطاط اقتصاد کولاک‌ها را به منزله‌ی انحطاط کشاورزی جلوه گر می‌ساختند. این اشخاص برای این که از حیث تئوری نیز نقطه‌ی اتکالی داشته باشند، تئوری خنده آوری به عنوان «تئوری خاموش شدن مبارزه‌ی طبقاتی» اختراع کردند و بر اساس آن تئوری مدعی بودند که سوسیالیسم در مبارزه‌ی خود بر ضد عناصر سرمایه‌داری هر قدر بیشتر پیش رفت کند همان قدر مبارزه‌ی طبقاتی سستتر می‌گردد و مبارزه‌ی طبقاتی به همین زودی به کلی خاموش خواهد شد دشمن طبقاتی همه مواضع خود را بدون مقاومت تسلیم خواهد کرد و به این سبب تعرض بر ضد کولاک‌ها لزومی ندارد. بدین وسیله آنها تئوری پوسیده‌ی بورژوازی خود را درباره‌ی ورود کولاک به سوسیالیسم از راه نشو و نمای مسالمت آمیز، از نو بر قرار نموده و به حکم مشهور لنینیسیم پشت پا می‌زدند که می‌گوید: هر قدر دشمن طبقاتی زمینه را از دست بدهد و هر قدر موفقیت‌های سوسیالیسم بیشتر باشد، به همان اندازه به حدت مبارزه‌ی دشمن طبقاتی خواهد افزود و مبارزه‌ی طبقاتی فقط موقعی «خاموش» خواهد شد که دشمن طبقاتی نابود شده باشد.» (تاریخ مختصر حزب کمونیست بلشویک شوروی صفحه ۲۳۷ - انتشارات توفان)

رفقای بلشویک شوروی در انتقاد به گزارش مخفی خروشچف که به رد نظریات تئوریک استالین در مورد همین نظریه «تئوری خاموش شدن مبارزه‌ی طبقاتی» پرداخته بود و مدعی بود اختراع «دشمنان خلق» ابزار سرکوب‌های شخصی استالین بوده است با نقل نظر آنها چنین آوردند: «می‌توان در پاسخ گفت که امروز یکی از مهم‌ترین تزه‌های استالین که وی کارهای خویش را بر آن مبتنی می‌ساخت «رد شده است» یعنی تزی که به موجب آن مبارزه‌ی طبقاتی با نزدیک شدن کمونیسم تشدید می‌شود و روز به روز اشکال بغرنج تری می‌گیرد. اما آقایان رویونیست‌ها عجالتاً تئوری را کنار بگذاریم. خود شما مبارزه‌ی را که بعد از مرگ استالین در اتحاد شوروی برانگیخته شده است و شما چنین فعالانه در آن شرکت دارید را چه گونه توصیف می‌کنید؟ آیا حدت این مبارزه بهترین دلیل بر صحت گفتار استالین نیست؟ اپورتونیست‌ها در جواب این سئوالات راه دیگری ندارند. یا باید با ما موافق شوند و یا این که در معرض ریشخند همه‌ی مارکسیست‌ها قرار گیرند.» (اعلامیه و برنامه‌ی کمونیست‌های انقلابی بلشویک شوروی ص. ۹ - چاپ توفان).

تنوریسین معروف رویونیست‌ها و عضو کمیته‌ی مرکزی حزب رویونیست شوروی "سوسلف" در گزارش به کمیته‌ی مرکزی در ۱۹۶۴ در رد این نظریه‌ی روشن استالین در مورد تشدید مبارزه‌ی طبقاتی در دوران سوسیالیسم با استناد به تز استالین که آن را خطا نامید بر علیه دیکتاتوری پرولتاریا شمشیر کشیده و آزادی‌های بورژوائی را برای شوروی موعظه کرد. سوسلف گفت: "این تنوری به طوری که می‌دانیم دستاویزی شد برای توجیه ناهنجارترین موارد نقض قوانین سوسیالیستی... و با این دستاویز دیکتاتوری پرولتاریا را که مظهر مجسم مبارزه‌ی طبقاتی بود به گور سپرد.

پس این رویونیست‌ها بودند و هستند که به نفع مبارزه‌ی طبقاتی و نفع لزوم استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و ادامه‌ی این دیکتاتوری طبقاتی پرداخته و آن را همراه با تروتسکیست‌ها به پای استالین می‌نویسند. دیکتاتوری پرولتاریا تا زمانی که طبقات وجود دارند ضروری است و استالین هرگز دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی و مبارزه‌ی طبقاتی را نفعی نکرد بلکه آن را به شکل دیگر و وسایل دیگر ادامه داد. ادامه دارد..

* * * * *

برآمد مبارزه طبقاتی در فرانسه



به دنبال فراخوان مشترک چندین سندیکای کارگری و حمایت احزاب و سازمان‌های کمونیست و انقلابی از آن، از جمله حزب برادر ما، حزب کمونیست کارگران فرانسه، روز پنجشنبه ۲۹ ژانویه سال جاری میلادی - ماه گذشته - قریب ۳ میلیون نفر از مردم فرانسه در ۷۰ شهر مختلف، از کارگران و کارمندان شاغل در بخش دولتی و خصوصی گرفته تا کاسب و دست فروش، خانه دار و بازنشسته، دانش آموز و دانشجو، استاد و محقق، وکیل دعاوی و قاضی دادگستری، مربی مهد کودک، معلم مدرسه و... همگی دست از کار کشیدند، خشم خود را نسبت به تعطیل پی در پی واحدهای تولیدی و بازرگانی، بیکاری، کاهش دستمزدها، افزایش سرسام آور قیمت‌ها... بروز داده و تا غروب راهپیمائی کردند، هم زمان بر سر سارکوزی و شرکاء، بر علیه اصلاحات جاری دولت به سود سرمایه‌داران "وطنی" فریاد کشیدند. فقط در شهر پاریس، بیش از ۳۰۰۰۰۰ نفر در این اعتصاب یکروزه، در این کارزار آشکار طبقاتی شرکت داشتند. جنبشی نیرومند تمام شهرها و شهرک‌ها، دهات و قصبات دور و نزدیک فرانسه را دربر گرفته بود. ماریسی بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر، بوردو ۴۰۰۰۰، استراسبورگ ۵۰۰۰۰، تولوز ۶۰۰۰۰ لیل و نانت و نیس و بورژ و گرونوبل و...

دیبری است که امپراتوری فرتوت فرانسه با معضل عدم تحرک اقتصادی روبروست. سابقه رشد نازل اقتصادی، مشکلات مالی و صنعتی، کسری بودجه و کسری بازرگانی و... در فرانسه جدید نیست. از قضا کمیسیون آتالی در ماه اوت سال ۲۰۰۷ میلادی تشکیل شد تا برای تنزل نرخ رشد اقتصادی در فرانسه "راه حلی" پیدا کند، که مدت‌ها پیش از ۵٪ به ۱،۷٪ کاهش یافته بود. آمارهای رسمی از ۲۵۰۰۰۰۰ میلیون بیکار + ۶۰۰۰۰۰ شغل فرضی و ۱۰۰۰۰۰۰ میلیون فقیر و خانه بدوش خبر می‌دادند. پس بیکاری مزمن، کاهش مستمر دستمزدها، افزایش مداوم فقر و خانه بدوشی... در فرانسه اصلاً تازگی ندارد.

شواهدی هست مبنی بر این که بناپارتیسم، با برآمد اقتصادی نسبتاً نیرومند کشورهایی مثل چین و هندوستان و کره جنوبی و روسیه و برزیل و... بیش از پیش دچار پسرفت شد. اما برای جبران مافات، مثل این که سیاست "ملایم" شیراک برای واگذاری گام به گام بنگاه‌های دولتی به بخش خصوصی، برای تقلیل آرام خدمات "زائد" اجتماعی، برای تعطیل نوبتی مدارس و بیمارستان‌های "غیر" لازم، اخراج معلم و پزشک و پرستار "اضافی" و... در مسیر تنزل ارزش کار و کاهش هزینه تولید، کفایت نکرد. بورژوازی خیلی بیشتر می‌خواست. بناپارتیسم اصلاً منکر حق و حقوق کارگران بود،

دستاوردهای اجتماعی مردم را به کلی مردود می دانست. پس گروه‌های ممتاز، سلاطین بورس و تسلیحات و مستغلات.... رفته رفته از "گلیسم" فاصله گرفته و به منظور اختناق کامل جنبش کارگری، به خاطر یک تسویه حساب قطعی با دستاوردهای اجتماعی مردم، با سارکوزی و شرکاء پیمان بستند.

سارکوزی - به عنوان نامزد ریاست جمهوری - وانمود می کرد که گویا پاسخ تمام مشکلات آنی و آتی را در آستین دارد! این طور جلوه میداد که می تواند با یک "اشاره ابرو" رشد اقتصادی ایجاد کند! با یک "بشکن" اشتغال کامل به وجود آورده و بیکاری را بر طرف نماید! قرار بود که به همین سبک و سیاق قدرت خرید مردم را بالا ببرد، مشکل مسکن را حل کرده و همه را صاحب خانه کند و... مهملاتی خر رنگ کن از این دست. تا این که مردک بر خر مراد سوار شد، به یاری گروه‌های ممتاز، سلاطین بورس و تسلیحات و مستغلات خودی، بنگاه الیزه را فتح کرد. در اولین اقدام "قانونی" خود به عنوان رئیس جمهور فرانسه، مبلغی معادل پانزده میلیارد آورو از پس انداز مردم فرانسه را - بلاعوض - پیشکش همین حضرات کرد، قدرت رقابتی جنابان را کلی بالا برد. این ولخرجی طبقاتی خشم مردم را برانگیخت. با اعتراض فزاینده سندیکاهای کارگری، احزاب و گروه‌ها و سازمان‌های مخالف روبرو گردید، که خواهان رشد اقتصادی برای ایجاد اشتغال، مسکن و افزایش قدرت خرید مردم بودند. سارکوزی در پاسخ به همه این اعتراضات پراکنده، با وقاحت تمام گفت که صندوق دولت "خالی" است!

چندی بعد انحصار با یک بحران مالی و "نا" گهانی روبرو شد. نسبه خوری امپریالیسم آمریکا باعث گردید که شرکت سهامی "وال استریت" ورشکست شد. بانک‌های ریز و درشت، کمپانی‌های غول پیکر بیمه، بنگاه‌های عریض و طویل مالی و مستغلاتی... یکی پس از دیگری از پا درآمدند. اقتصاد اعتباری متداول، بزعم سفارشی‌ها گویا بر اثر غفلت مدیران "نا" وارد! قربانی نوعی معاملات فرضی شد و گردش واقعی سرمایه در سطح ملی و بین المللی را به کلی فلج کرد.

امروز بناچار تیسیم، که از پیش با محدودیت بازار فروش، با کاهش مواد خام و انرژی... با بحران اضافه تولید روبرو بود و کسری‌های خود را - با استفاده از اهرم قدرت سیاسی - از کیسه مردم جبران میکرد، آمده و مظلوم نمائی میکند، بهانه جدیدی به دست آورده و به منظور تخلیه اجناس باد کرده خویش در انبارهای داخلی و خارجی، بنام "قانون"! با توسل به انواع حقه بازی‌های پارلمانی و قضائی و... بیش از پیش ظرفیت تولید را کاهش می دهد، یا در بسیاری موارد، واحدهای تولیدی و بازرگانی "غیر" سود آور را به کلی تعطیل میکند. به علاوه، از ولخرجی‌های قدیمی و جدید، از اصلاحات جاری و ضربتی دولت برای کاهش هرچه بیشتر پرداخت‌های "زائد" و خدمات "غیر" لازم و... نیز بهره می برد. ولی کارگران، جز بیکاری، کاهش مستمر دستمزد و... سهمی ندارند. کارمندان در بخش دولتی و خصوصی، حتی شمار قابل توجهی در شهربانی و ژاندارمری و ارتش نیز، نگران آینده نا روشن خود شده‌اند. طی دو ماه گذشته، تعداد بیکاران در فرانسه ۱۰۰۰۰۰ نفر افزایش پیدا کرد. در یک چنین شرایطی، حتی کارگران و کارمندان شاغل هم در امان نیستند. قیمت‌ها نیز، به نسبت رشد بیکاری و تنزل دستمزد و قدرت خرید مردم، افزایشی سرسام آور دارد. از اجاره مسکن گرفته تا خورد و خوراک و پوشاک و... اما سارکوزی، انگار نه انگار! اصلاً کاری با این مشکلات "پیش پا افتاده" مردم ندارد. طبق معمول، فقط به فکر نجات بانکداران، سلاطین مالی و مستغلاتی است. و به خاطر "عظمت" فرانسه، در همین یکی دو هفته اخیر، بیش از ۴۲۸ میلیارد آورو، از صندوق "خالی" دولت! باز هم بلاعوض، برایشان خرج کرده است.

تقلب سارکوزی و شرکاء برای ماستمالی کردن حقایق جاری و تاریخی، چیزی را عوض نمی کند. آفتاب عمر نظام فقر آفرین سرمایه‌داری به لب بام رسیده است. رفته رفته توهنات فرو می ریزند. نمایش با شکوه ۲۹ ژانویه نشان داد که اعتماد مردم فرانسه نسبت به جنبش کارگری بالا گرفته، حکایت از برآمد مبارزه طبقاتی در این کشور داشت. به شدت سرمایه‌داران فرنگستان را به وحشت انداخت. ببخود نبود که سارکوزی - مثل محمد رضا شاه خائن در آستانه انقلاب بهمین - خشم کارگران، اعتراض مردم را موجه خوانده و گفت که برای مذاکره با سندیکاهای کارگری در روز هجدهم ماه فوریه آمادگی دارد. شکست این مذاکره، قابل پیش بینی بود. به همین خاطر سندیکاهای - پیش از مذاکره - از مردم خواستند که خود را برای یک اعتصاب سراسری و تظاهراتی دیگر برای روز نوزدهم ماه مارس آماده کنند. تقابل کار و سرمایه، مبارزه طبقاتی که شاخ و دم ندارد...

همه می دانند که دنیای "آزاد" اصلاً رو به سامان نیست. همه می بینند که اقتصاد رقابتی، شیوه سرمایه‌داری تولید به بن بست رسیده، با خود در تناقضی آشکار قرار گرفته است. بورژوازی دیگر نمی تواند مبادله "کار و سرمایه" برای ایجاد اضافه ارزش، یعنی شرط لازم برای دوام هستی خود را تضمین کند. تمرکز عمودی "ثروت" و توسعه عرضی "فقر" در بستر مالکیت خصوصی هیولائی بی قواره و منحط خلق کرده که باز آفرینی زیست جمعی انسان‌ها را اجازه نمی دهد. باید سر این مار سمی را نشانه گرفت. باید با بورژوازی و امپریالیسم تسویه حساب کرد. طبقه کارگر فرانسه اسناد راه گشاییست...

توفان شماره ۱۰۸ اسفند ماه ۱۳۸۷ ارگان مرکزی حزب کار ایران منتشر شد.

رفقا، دوستان و یاران مبارز!

برای پیشبرد نبرد علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، علیه امپریالیسم جهانی، علیه رویونیسم و ضد انقلاب ترسکیسم و شبه ترسکیسم و تقویت جنبش کمونیستی ایران به حزب کار ایران (توفان) کمک مالی کنید!

پاره‌ای از انتشارات جدید توفان از سایت اینترنتی:

- * گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره چهاردهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی
- * گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره پانزدهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی
- * بر علیه عامیانه کردن شعار انتقاد از خود - استالین
- * جنبه بین المللی انقلاب اکتبر - استالین
- * مارکسیسم و مسئله ملی - استالین

آدرس اینترنتی: www.toufan.org

آدرس تماس: toufan@toufan.org

**زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری! مرگ بر سرمایه داری، فاشیسم،
صهیونیسم و امپریالیسم!**